پرچم



دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم　　شماره پنجم

نیمه یکم خرداد ۱۳۲۲

بهای سالانه درهمه‌جا ۱۳۰ ریال

(از کمچیزان ۱۰۰ ریال)

از همگی پیشکی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله‌زار - کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۳۶

چاپخانه پیمان

فهرست آنچه دراین شماره بچاپ رسیده

تکفروشی پرچم

تکفروشی پرچم درکتابخانه ابن سیناست . هرنسخه ای ۵ ریال بخش دوم تاریخ مشروطه نیز درآنجا بفروش می رسد .

آخرین شماره پیمان

شماره‌نهم ازسال هفتم پیمان که آخرین شماره آنمهنامه بود وچندی پیش پراکنده گردید در تبریز بنمایندگی پرچم فرستاده شده کسانیکه آن شماره‌را نگرفته اند ازآنجا بگیرند .

جلد ششم تاریخ هجده ساله که با شماره های سال هفتم پیمان بچاپ می‌رسید ونانجام مانده بازمانده آن نیز بچاپ رسیده برای کسانی که از خواستاران بهای سالانه را پرداخته‌اند فرستاده خواهد شد .



شماره ویژه پرچم

سال یکم   شماره پنجم

نیمه یکم خرداد ۱۳۲۲

درهرماهی دوشماره بیرون آید

آفریدگارا بنام تو و در زینهار تو

پرچم

دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

باید پاکان از ناپاکان جدا گردند

می گویند : کسانیکه بیفرهنگی می کنند و ریشخند می نویسند چرا بآنان پاسخی نمی‌دهید ؟..

می گویم : مگر بهرچیزی باید پاسخ داد ؟!.. ناکسان بی ارجی که نه آن فهم و خرد می‌دارند که گفته‌های ما را بفهمند و گردن گزارند و نه این توانایی که پاسخی نویسند ، و از درماندگی بریشخند و دلخکی میپردازند .

بچنان دلخکان بیخردی چه پاسخی توان داد ؟ !.. پاسخ را بکسی دهند که سخنی دارد .

ریشخند و دیگر نوشته های بیفرهنگانه یکمعنی بیشتر ندارد ، و آن اینکه پستی گوینده و نویسنده‌اشرا بفهماند .

آنگاه ما بارها گفته‌ایم : باید پاکان از ناپاکان جدا گردند. این خود هوده‌ای میباشد که ناپاکان شناخته شوند و جای هیچ دلتنگی نیست که کسانی ناپاکی خود را بآشکار می‌آورند .



یکم دیماه و داستانش

— ۵ —

منتظر بودیم ساعت هشت رسد و اداره باز شود و دادستان بیاید و از او خبری گیریم . ولی پیش از آن یکمرد آگاهی بنزد ما آمده و مرا بکناری کشیده چنین آغاز سخن کرد :

« شما قضیه را ساده نشمارید . موضوع آنست که ایرادگیری های شما بسعدی و حافظ و مولوی و صوفیه و دیگران باشخاص مهمی برخورده . در این کشور اغلب بزرگان درویشند و علاقه قلبی بحافظ و سعدی و مولوی دارند ، و چون سالهاست شما این رشته را تعقیب کرده اید و آنها نتوانسته اند پاسخی دهند یا از راه دیگری جلوگیرند کینه شما را در دلهای خود جاداده همیشه در آرزوی فرصتی بوده اند که بشما صدمه رسانند ، و اکنون قانون حکومت نظامی را بهانه ساخته اند ولی مقصودشان نابود کردن شماست . به قضیه رنك سیاسی داده اند ، و میخواهند انتشار دهند که شما میخواستید قرآن را آتش زنید و باین وسیله مردم را بشورانند که دولت مجبور باشد و شما را رها نگرداند . این قضیه اگر امروز یا فردا خاتمه پیدا نکند بسیار وخیم خواهد بود . خودتان میدانید که چقدر دشمنانی دارید .

گفتم : من خود چیزهایی دانسته بودم ولی تا باین اندازه نمیدانستم . می خواهم بپرسم آقای قوام درچه حالست ؟ . . آیا او نیز در این قضیه دخالت داشته است ؟ . .

گفت : تصور نمی کنم . ولی باین مقدمه که چیده اند قهراً باو نیز دخالت خواهند داد . یکدسته ملاها را وادار میکنند جلو نخست وزیر را گرفته هیاهو برپا نمایند . این قضیه کتابسوزان مثل گلوله در دلهای آنها کار کرده . از هر راه تشبث خواهند کرد .

گفتم : چنانکه پیشآمد را میگویید ساده نیست ، داستان ما نیز چندان ساده نمی باشد . ما اگر باین ناتوانی بودیم که مردم می پندارند ده سال پایدار نمی ماندیم .

گفت : چه خواهید کرد ؟ . . میخواهم بدانم و اگر از من کاری برمی آید کمکی کنم .

گفتم : من در هر پیشآمدی نخست آنرا ساده گرفته بحال طبیعیش گزارم . ولی چون دیدم ساده نیست و طرف زورآوری می نماید من نیز از در زورآزمایی درآیم . دیروز گفتگو از قانون ورسیدگی و دادستان و بازپرس بود ما نیز با آرامش و فروتنی بسیار گردن گزاردیم . ولی اکنون که دانسته ایم بقانون ترتیب اثری نمی کنند و مقصودشان کینه توزی و زور آزماییست پیداست که ما نیز از راه زورآزمایی پیش خواهیم آمد . ما کسان درمانده و زبونی نیستیم که بتوانند با دسیسه ما را لگد مال گردانند .

دیروز بهانه ماده ۱۰ قانون حکومت نظامی بود که ما نیز بآن پاسخ دادیم . سپس ماده ۵ را پیش کشیده اند درحالیکه آن ماده کمترین انطباقی بحال ما ندارد . این خود خنده آور است که کسانی ما را متهم بمخالفت با حکومت مشروطه کنند . این مانده آنست که کسی به آفتاب بگوید تاریکست یا بانگبین بگوید تلخست . همین رفتار بیمعنی و خنك بما حق میدهد که در برابر فرماندار نظامی یا هر کس دیگری بایستیم و آنچه بتوانیم دریغ نگوییم . یك کسی تا هنگامی فرماندار نظامیست و شئونات دولتی را داراست که از روی قانون رفتار کند و باین آشکاری قانون را نقض نکند . کسیکه با این آشکاری نقض قانون می کند یکفرد متعدیست و دارای هیچ احترامی نیست و می توان با او ایستادگی کرد .

اینان ما را بدستاویز ماده ۱۰ دستگیر کرده بودند . چون دیدند آن نشد ماده ۵ را پیش کشیدند . ماده ۵ چه ارتباطی بکار ما دارد ؟ ! . . و آنگاه در اجرای مفاد همان ماده نیز دادستان و بازپرس باید قرار صادر کنند ، نه اینکه فرماندار نظامی با دلخواه خود آن ماده را در باره کسانی باجرا گزارد . درجاییکه با این بیباکی قانون را می شکنند اگر ما نیز قانون را بشکنیم هیچ کاربدی نکرده ایم و در هیچ دادگاهی محکوم نخواهیم گردید .

من بارها این کار را کرده ام و همیشه فیروز بوده ام . در زنجان هنگامیکه رئیس عدلیه بودم از تهران مدعي العمومی آمد که هم رشوه می گرفت و هم بدعویهای

بلندی برمیخاست . چون مدارك روشن بخیانتکاری او در دست بود من یکروزی در دادگاه بگلویش چسبیدم و یکمشتی‌هم بسرش زده از پنجره بیرونش انداختم و گفتم : برو که عدلیه مدعی‌العموم خائن نمیخواهد ، و سپس بجای خود بازگشته و نشستم و محاکمه را بپایان رسانیدم ، وآنمرد چون خاین بود نه تنها نتوانست‌از دست من بوزارت عدلیه شکایت کند ، رفته در اداره حکومت بستی نشست و آقای نیساری (امیر حشمت) را که حاکم بود میانجی گردانید که من از گناهش بگذرم .

دراینگونه پیشآمدها باید قضیه را هرچه بزرگتر گردانید تا مردم توجه کنند و هواداری نمایند . ما اگر بنام اینکه‌فرماندارنظامی یا دیگری آشکاره با ما بیقانونی میکند با او طرف شویم هزاران هوادار و پشتیبان پیدا خواهیم کرد .

عنوان اینکه « اینها میخواستند قرآن را بسوزانند » ، و اینگونه چیزها چندان پوچ است که من اندك پروایی از آن ندارم . این تهمت زمانی پیش می‌رفت که ما یك جمعیت نهانی بودیم و مردم ازخواست ما آگاه نمی بودند . ما ده سالست دراین راه می کوشیم‌وصدها گفتار نوشته‌ایم . در بارهٔ همان کتاب‌سوزان ما دو هفته پیش گفتار نوشتیم و آگاهی دادیم که چه کتابهایی را خواهیم سوزانید .

آمدیم که ملایان را بشورانند .ماده‌سالست همیشه درمعرض اینگونه تهدیدها بوده‌ایم و همیشه خدا ما را نگه داشته است . خلاصه آنکه ما زبون یکمشت ملایان و شاعران وشاعر پرستان نخواهیم گردید و ما همیشه از اینگونه کشاکشها بافیروزی و بهره‌مندی بیرون آمده‌ایم . من‌امروز شکایتی بآقای قوام خواهم کرد، که اگر مؤثر افتاد افتاده ، و گرنه ماآزاد خواهیم‌بود که درراه برگردانیدن ستم از خودمان هرچه توانستیم بکنیم .

بدینسان گفتگو بپایان رسید و در آنمیان دانستیم دیشب باز دادستان‌را بفشار گزارده‌اند که با قرار بازداشت ما موافقت کند واو زیر بار نرفته و اینست میخواهند ما را با پرونده بشهربانی فرستند و قضیه عنوان سیاسی پیدا کرده .

بایستی بکوشیم و خطر را از خود باز گردانیم چون میدانستیم آنروز مجلس باز است و نخست وزیر بآنجا خواهد رفت با شور آقای واعظپور چنین نهادیم که بوسیله آقای پارسا بایشان آگاهی دهیم وآقای‌آخشیجی‌رابا ینکارروانه

گردانیدیم . برخی جوانان درخواست کردند بشاه‌نیز تلگرافی فرستیم . من‌خرسندی ندادم . گفتم : استمداد از شاه کشور باید دریك‌کار بزرگی باشد . گفتند : اینکار هم بزرگست . ما اگرامروزرها نگردیم فردا هم آدینه است وخواهیم‌ماندو کم کم خبر در تهران انتشار یافته ملایان وصوفیان و بهائیان و شاعران هر یکی آنرا معجزه‌ای برای خود خواهند شمرد . از سوی دیگر ما آشکاره می بینیم که غرض میورزند و در چنین هنگامی هر اقدامی شایسته میباشد . گفتم : بهتر است منتظر باشیم تا نتیجه پیامی که به نخست‌وزیر داده ایم دانسته شود که اگر رفع محذور شده باشد بیجهت اقدامی نکنیم . گفتند تاآنوقت فرصت فوت خواهد شد، امروز اداره‌ها تا ظهر باز است وما سه ساعت بیشتر وقت نداریم .

بدرخواست اینان تلگرافی بمضمون پائین بشاه نوشته فرستادم :

« اعلیحضرت اظهار تاسف میفرمودند که در زمان اعلیحضرت سابق بناچیز بدگذشته چه اندازه متاسف خواهند بود ازاینکه‌بدانند اکنون دچاراغراض‌دشمنان و بدخواهان گردیده با یکدسته در بازداشت میباشیم . اعلیحضرت علت را توضیح خواهند »

پس ازفرستادن‌این‌ازآقای‌سرتیپ عمیدی وقت‌طلبیدم که بدیدنش روم. ولی پیش از آنکه پاسخی ازو رسد آقای آخشیجی که بمجلس رفته بود بازگشته‌ویك نوشته‌ای از آقای پارسا آورد ، باین مضمون : « با دیگر نمایندگان‌آذربایجان موضوع را به‌آقای نخست‌وزیر گفتیم . ایشان‌بی‌اطلاع بودند و اظهار تاسف کردند . فرمودند همینکه از مجلس بکاخ ابیض بازگشتم دستور میدهم رفع تعرض کنند » .

این پیام آقای پارسا بسیار بجا رسید . ازآن‌دانستیم نخست‌وزیر آگاهی نداشته . تلگراف دیروز من باو نرسیده . این ما را از اندیشه های دیگری آسوده گردانید .

در آنمیان پاسخ‌آقای‌سرتیپ‌عمیدی رسید ومن نزد اورفتم وبا بودن‌آقای سرتیپ مقدم رئیس کل شهربانی یکرشته سخنانی در میان ما رفت که در پایین می آورم :

— از دیشب‌همه‌اش در قضیه شما میکوشم .

— دیشب نتیجه چشد ؟ .

— منکه نمیتوانم نتیجه را بحضرتعالی بگویم ولی‌دوسه‌روزه تمام‌میشود.

— دو سه روزه ؟ ! عجب‌فرمایشی میفرمایید‌آقای سرتیپ . ماچه کرده‌ایم که دوسه روز دیگر در بازداشت‌بمانیم؟! شما مارابدستاویز ماده ۱۰ گرفته‌بودید

دادستان و بازپرس ماراتبرئه کردند و پرونده پایان پذیرفت. آمدیم که جنبه سیاسی باین قضیه بدهید در آنصورت هم تنها من یکنفر مورد اتهامم. اینجوانان کسانی که مورد اتهام سیاسی باشند نیستند. شما آنهارا رها گردانید من حاضرم دوسه‌روز نه، دوسه ماه در بازداشت بمانم تا شما جستجو های سیاسی‌تان بپایان رسانید. من گمان میکنم تمام قضایا از خود تیمساراست..

– حضرتعالی همیشه بمن بدگمان هستید. در شیراز هم تصور میکردید من با شما مخالفت میکنم.

اینرا گفت وروی خودرا برئیس شهربانی برگردانیده آغاز کرد داستان شیراز را سرودن و عذر هایی آوردن.

گفتم: آقای سرتیپ، مطلب از دو حال‌بیرون نیست. یا درحقیقت‌دولت بد گمانیهایی از نظر سیاست دارد یا یکدسیسه از روی غرض تهیه شده. در هر دو حال قضیه مربوط بشخص منست اینجوانان بیکبار در کنارند. شما اینها را آزاد گردانید. من در بارهٔ خودم هیچ خواهشی ازشما ندارم.

گفت: چشم من باز الان میروم بهیئت وزرا که در آنجا اقدام کنم. اگر موضوع‌رابکلی‌خاتمه ندادم ترتیبی فراهم میکنم که آنها آزاد شوند و خود حضرتعالی چند روزی بمانید.

یکی هم شنیدیم آقای نخست وزیر فرموده‌اند تلفونی خواهند کرد. اگر ایشان دستور دهند بکلی قضیه خاتمه یافته است. (دانسته شد خبر نوشته آقای پارسا را باو رسانیده‌اند).

گفتم: چنان پیامی رسیده است و بهرحال شما نتیجه را بما آگاهی دهید.

گفت: تا ظهر نتیجه را آگاهی میدهم.

چنانکه سپس دانستیم همه این گفته‌ها جز رویه‌کارانه نمی‌بود، و آقای سرتیپ مقدم راخواسته بوده که‌ترتیبی برای کارمابدهند. چه ترتیبی؟.. فرمانداری نظامی نامه‌ای نویسد در این زمینه: «اینها جمعیتی هستند که مقصودشان معلوم نیست. شهربانی باید اینهارا در بازداشت نگه دارد و ازیکایك ایشان بازپرس کند و ببازجویی پردازد تا حقیقت راکشف کرده بدولت‌گزارش دهد...». با چنین نامه‌ای ما را بزندان شهربانی فرستند که سالها درآنجا بخوابیم، و اگر نخست‌وزیر تلفون‌کرد بگویند قضیه خیلی مهم است و باید تحقیقات شود، و اگر بشهربانی دستوری داد اهمیت قضیه را عنوان نموده بگوید اگر اینها را رها کنیم در شهر انعکاس بدی خواهد داشت و چه بسا که آشوب پیدا میشود

ومردم بازار را می‌بندند. می گویند اینها میخواسته‌اند قرآن‌را آتش‌بزنند – با این پاسخ نخست وزیر را قانع گردانند. این بوده ترتیبی که در کار ما داده بودند. در اینجاست که هرکس باید حال بدبختی این توده را نیك شناسد. یکمشت کتاب‌های سراپا زیانی از قرنهای‌گذشته زبونی بیادگار مانده ومایه نابودی یك توده بیست ملیونی می‌باشد، و ما از سالها زیانهای آن‌کتابها را می‌نویسیم و دلیلهای پیاپی می‌آوریم وهمیشه مردم را بداوری می‌طلبیم که بیندیشید واگر پاسخی‌بگفته‌های مادارید بنویسید وگرنه این‌کتابها نباید بماند، بزرگان‌کشور بجای آنکه اگر سخنی دارند بگویند و اگر ندارند بما یاوری کنند، بکینه‌توزی برمیخیزند و باچه بهانه های خنکی‌میخواهند ما را نابودگردانند. ببینید اندازه تیره‌روزی یکمردم تاکجا رسیده که کتابهایی همچون دیوانهای‌ایرج وعشقی راکه‌آشکاره‌درس بیشرمی به جوانان می‌دهد پیاپی چاپ‌کرده پراکنده‌می‌سازند وکسی کمترین خشمی از خودنشان‌نمیدهد. ولی ماکه آن‌کتابهای بیناموسی را از میان می‌بریم دردلهای آقایان درد بزرگی شده است و بدینسان میخواهند بماکیفر دهند. وای باین‌توده بدبخت! وای باین مردم تیره روز!

باری چون از اطاق فرمانداری بازگشتم چند دقیقه نگذشته بودکه‌دیدیم پایور نگهبان ما آمده و چنین گفت: دستور داده اند شما را بشهربانی تحویل دهیم. می خواستیم قدری‌دیرکنیم تا تلفون نخست وزیر برسد کسانیکه دلسوزی بما مینمودند و آگاهیهاتی می‌آوردند گفتند: آقای سرتیپ عمیدی چون شنیده نخست وزیر تلفون خواهد کرد میخواهد هرچه زودتر شما را از اینجا بیرون فرستد و اینست دستور اکید داده. جای آن بود ماایستادگی نماییم وبه‌پرده دری‌پردازیم. ولی چون به وعده نخست وزیر اطمینان داشتیم ونیك میدانستیم که اگر نظرنخست وزیر در کار نباشد فرماندار نظامی یا دیگری کاری از پیش نخواهد برد بیهوده بآن نپرداختیم. با دستور دادستان اتوبوس آوردند و ما را در آن نشانیده به شهربانی رسانیدند. هنگام ظهر بودکه از درزندان بدرون رفتیم و یگانه سختی ما در این‌گرفتاری آن یکساعت و نیم بوده که باکارکنان زندان بسردادیم‌ورفتار بدآنان را دیدیم. هرچه بود هنگامیکه ما را به «مخزن» رسانیده می‌خواستند پس از بازجویی باطاقی راه نمایند ناگهان دیدیم آقای معزی از دررسید و با یك چهره معنی داری چنین پرسید: آقای کسروی دراینجاست؟.. گفته شد: آری. گفت باید همه‌آقایان رهاگردند، این را گفت و بسوی من آمده‌پس ازتعارفات

چنین آغاز سخن کرد : « آقا شما چطور دیوان حافظ را می‌سوزانید ؟ !۰۰حافظ مرد بزرگیست !۰۰۰» گفتم : از اینکه دستور رهایی ما را رساندید خشنودیم . اما درباره حافظ باید باهم نشینیم و گفتگو کنیم . بهرحال اگر خواست‌تان آنست که ما دیگر دیوان او را نسوزانیم این نخواهد بود . ما از کرده پشیمان نیستیم . بدینسان‌اززندان بیرون آمدیم . در حیاط آقای واعظپور و دیگران منتظر می ایستادند و همراه آنان روانه گردیده هر کسی بخانه های خود باز گشتیم .

داستان این بوده که آقای قوام چون از نشست مجلس برخاسته از همانجا تلفونی بفرمانداری نظامی کرده . آقای فرماندار آن پاسخی را که ازپیش‌دانسته بودیم داده است .

آقای قوام چیزی نگفته ولی چون بکاخ ابیض باز گشته در حیاط باقای واعظپور برخورده و بایشان چنین گفته : « الساعه دستور می‌دهم شهربانی‌رهاشان گرداند » ، و بدکتر امینی دستور داده که با شهربانی گفتگو کند . هنگامیکه آقای دکتر امینی بارئیس شهربانی گفتگو می کرده پسر من جلال در اطاق دکتر می‌بوده وسخنان ایشان را می‌شنیده . آقای رئیس شهربانی آنچه بایستی پاسخ‌دهد می دهد .

دکتر امینی می گوید : اینها باور کردنی نیست . ما آقای کسروی‌رابهتر از دیگران می‌شناسیم . بعلاوه دستور اکید آقای نخست وزیر است .

در نتیجه این تاکید بوده که آقای معزی با آن دستور بزندان فرستاده می شود .

یك یاد آوری

در صفحه ١٥٥ شماره ٤ مجله پرچم (کارواژه) را بجای (فعل)پسندیده بودید چون ازین پس این واژه را بکار خواهید برد خواهشمند است هرجامناسب میدانید یادآور شوید که این کلمه را اینجانب ازآقای فردید شنیده‌ام و انتخاب‌خود اینجانب نبوده است .

خراسانی

پرسشهای ما از بهائیان

چنانکه خوانندگان میدانند ما در روزنامه پرچم یکرشته پرسشهایی از بهائیان کرده پاسخ خراستیم . آن کار را چرا کردیم ؟ .

برای‌آنکه بارها گفته‌ایم‌درایران‌چهارده کیش هست و همین مایه‌پراکندگی ایرانیان گردیده ، و ما برای آنکه این پراکندگی را از میان برداشته همگی را بیکراه آوریم بهریکی ازآن کیشها ایراد هایی می گیریم که اگر پاسخی دارند بگویند ، و اگر ندارند دست کشند و رهاکنند . باین شوند آن پرسش ها را کردیم .

ولی آیا بهائیان پاسخی دادند ؟۰۰نه تنها پاسخی ندادند ، بپاره کار های بیخردانه نیز پرداختند . برخی از آنان نامه هایی پر از ریشخند و بیفرهنگی فرستادند. برخی دراینجا و آنجا بزباندرازی برخاستند . برخی نیز بستایشهای گزافه آمیز از کیش بهایی پرداختند .

شگفت داستانیست: ما ایراد گرفته پاسخ خواستیم . آنان بجای پاسخ بستایشهای شاعرانه می‌پردازند. این یك نمونه‌ایست که آدمی که برگزیدهٔ آفریدگانست ، و آفریدگار فهم وخرد و اندیشه و دیگر نیروهای گرانمایه باو داده ، چون دچار پندارهای بیخردانه گردید ارج آدمیگری خود را از دست دهد و همه آن نیروهای گرانمایه تباه گردد .

می گویند : یکی را بدیه راه نمیدادند خانه دهبان را می‌پرسید. مایکرشته ایرادهای ریشه کنی گرفته می گوییم: این کیش ساخته و دروغست و از ریشه تباه میباشد ، آنان بروی خود نیاورده بگزافه بافی می‌پردازند : « حضرت بهاءالله‌جل شانه الاعلی چنان بود » ، « ملکه رمانیا ایمان بامر بهایی داشت » ، « عنقریب جهانیان‌بزیر بیرق‌جمال‌قدم‌خواهندآمد » ، « جمال مبارك موعود تمام انبیاء و منتظر همه ازمنه بود » ۰۰۰ از اینگونه جمله‌ها که دارای هیچ معنایی نمی‌باشد.

این شیوه همگی بهائیانست . چندی پیش آقای عباس هاتفی (که یکی از پشتیبانان پیمانست) درشهر کرد با یك مبلغ بهایی بگفتگو پرداخته و درمیانه نامه هایی نوشته شده ودرآنجا هم می‌بینیم آقای مبلغ بهایی بجای همه چیز بستایشهای شاعرانه برخاسته و خود را بیکبار براه دیگر زده است : « سحر با معجزه پهلو

نزندل خوش دار . . . پاك کن‌ازمغزوازبینی‌زکام تاکه ریح‌الله درآید در مشام . . .
انسان باید خودبینی و خود پرستی را زمین گزارد ـ تحری حقیقت کنـد . . . مولای مقتدای ماحضرت بهاءالله روحی‌لتربته‌الفداء فرموده است . . . جامعه بشر باید شهد و شیر باشد نه پلنگ وشیر . . . »

او ایراد می گیرد و پرسش می کند و این بجای پاسخ شعر می‌آورد ، اندرز می‌سراید ، بستایش شاعرانه می‌پردازد . اینست رفتار آنان درهمه‌جا . آیا باین چه نامی توان داد ؟ ! .

این دینیست که میخواهد در سراسر جهان رواج گیرد ومردمان همگی آنرا بپذیرند ، و پیشوای آن « شوقی افندی ربانی » در لوحی که چندی پیش بنام محفل تهران فرستاده (که باشد بدست آنها نرسیده ولی نسخه اش در پیش ماست) چون امسال صده‌یکم تاریخ بهایی بپایان میرسد بیکرشته نوید هایی پرداخته چنین میگویند : « بیقین مبین بدانید که‌در بحبوحهٔ انقلاب واضطراب واغتشاش واعتراض و طغیان دول و امم و قبایل و ملل عظمت امرالله باسباب غیبیه و وسائل غیرمنتظره عجیبه بغتتاً جلوه نماید و قهاریت و غلبه روح نازنینش کاملا ثابت و آشکار گردد . » دینی که چنین آرزوئی میدارد با صد زبونی در برابر پرسشهای ما بخاموشی میگراید و یا بجای پاسخ بشعر و گزافگویی می پردازد . گویا با همین شعر و گزافگوییست که جهانیانرا رام گردانیده بکیش خود خواهند کشید .

یکی از آنان بنام دکتر فرهنگ نامه ای از هندوستان بمافرستاده که در آن چنین می نویسد : « باید بطور وضوح بشما بگویم دور و زمان قاجاریه که آن فجایع و مظالم را بجمع بیگناه روا داشتند و تاریخ ایرانرا برای هزاران سال ننگین وشرم‌آور ساختند محققاً تجدید نخواهد شد . چه که امروز در بیشتر ازچهل اقلیم پرچم یا بهاء الابهی در نهایت عظمت و جبروت باهتزاز است با آنکه هنوز یکقرن نگذشته در بعضی ممالك متمدنه ـ مانند امریکا ـ انگلستان ـ استرالیا هندوستان ـ مصر ـ رومانیا ازطرف دولت وروسای مذاهب دیانت بهایی‌رارسمیت داده و با پیروان‌این‌امرعظیم درنهایت احترام و مهربانی‌سلوك و رفتار می نمایند ثانیاً اگر خوب باصول منشور اتلانتیك توجه نمایید آزادی ادیان بعد ازجنك‌فعلی یکی از ارکان اساسی منشور است . ثالثاً سایر بهائیان دنیا بشما وامثال شما اجازه نخواهند دادکه باین قبیل اعمال اقدام نمایید و نسبت بمعتقدات آنها بی احترامی کنید . . . »

ببینید خود را بچه راهی زده است . یکی بگوید : آقای دکتر این دروغ و گزافه چیست و بشما چسودی‌تواندداشت ؟ ؟ . آن چهل اقلیم که می گویید : « پرچم یا بهاءالابهی در اهتزاز است » در کجاست ؟ ! . . در افریقا ؟ . . در آسیا ؟ . . درآمریکا ؟ . . دراروپا ؟ . . دیگران باری برای اینگونه دروغهای خود « جابلقا و جابلسایی » ساخته بودند و بیکبار خود را رسوا نمیگردانیدند . شما آنرا نیز نمیدارید و بدینسان بیباك و بی‌پروا دروغ آشکار می‌نویسید . آنگاه اینها چه بستگی به پرسشهای ما می‌دارد ؟ ! . . گرفتم که دین بهایی را در همه‌جا پذیرفته‌اند ـ آیا پاسخ ایرادماتواندبود ؟ ! . .

بدتر ازهمه ، دست یازیدن بدامن منشور آتلانتیك است . آقای دکتر کیشها اکنون‌هم‌آزاداست درهمین ایران چهارده‌کیش هست و همه آنها آزادمی باشد و نیازی بمنشور اتلانتیك نیست . ولی معنی آزادی نه‌آنست که کسی ایراد هم نتواندگرفت ، پرسش هم نتواند کرد .

ما بکیش شما « بی‌احترامی » نکرده‌ایم . ولی اگر نتوانید بایراد های ما پاسخ دهید همین خود مایه « بی‌احترامی » کیشتان خواهد بود . زیرا همگی خواهند دانست که شما درمانده‌اید و پاسخ نتوانستید . همگی خواهنددانست که کیشتان بیکبار بیپاست .

آقای دکتر فرهنگ : شما باید بدانیدکه کار دین بسیار بزرك و بسیار ارجمند است . زیرا دین که بنام« خدا» خوانده میشود همین خود شوندی به‌بزرگی و ارجمندی آن می‌باشد . ازآنسوی دین راه زندگانیست که اگر راست باشدمایه رستگاری مردمان گردد واگر دروغ و بیپا باشدمردمان راگمراه ودرمانده گرداند . شما می‌بینید که درهمان هندوستان و درهمین ایران کیشهای بیپا چه بدبختی‌ها پدید آورده . اینست ما نخواهیم توانست در این زمینه بی‌پروایی ازخودنشان‌دهیم ، و ازهرباره که بیندیشیم ناچاریم که باین‌کیشهای پراکنده بیپا ، که مایه خواری نام آفریدگار و شوند بدبختی مردمان‌می‌باشند ، پرداخته بیپایی‌آنها را روشن گردانیم ، ناچاریم که دین پاك خدایی را رواج داده همگی را بیکراه درآوریم .

با اینحال ما ـ چه دربارهٔ کیش بهایی و چه درزمینه کیشهای دیگر ـ از راه دشمنی پیش نمی‌آییم ، دشنام‌نمیدهیم ، بلکه ایرادهایی راکه بهریکی‌میداریم می‌نویسیم و ازپیروان آنها پاسخ می‌خواهیم . با شما نیز همان رفتار راکرده‌ایم . اینست شما یکراه بیشتر نمیدارید ، وآن اینکه اگر بایرادهای ما پاسخ‌می‌توانید

بدهید ، وگرنه مردانه وپاکدلانه ازآن راه گمراهی بازگردید و دراین شاهراه پاکدینی بما بپیوندید . اگر بهیچیکی از اینها گردن نگزارید دانسته خواهد شد شما دربی آمیغها نیستید. دانسته خواهد شد ارج آدمیگری را از دست داده‌اید. دانسته خواهد شد که یکدسته مردم تباهکارید وهر کس شما را دشمن جهان آدمیگری خواهد شناخت .

شما باید بدانید که دینی که یك برانگیخته خدا بنیاد می‌گزارد باید ازهر باره خرد پذیر باشد وجای ایراد باز نباشد ، تا خردمندان وپاکدلان آنرا بپذیرند و زمینه پیشرفتش را آماده گردانند . دینیکه خردپذیر نباشد ناچار خردمندان از آن روگردانند و جز یکمشت پندار پرستان وسبکمغزان بآن نگرایند که خودآن مایه گرفتاری باشد . اینست چه بما و چه بدیگری می‌سزد که بکیش شما یا بهر کیش دیگری - هر ایرادی که می‌بینیم بگیریم ، وچه منشور اتلانتیك که شما بآن پشتگرمی می‌نمایید ، و چه قانون اساسی که ملایان دست بدامنش می‌یازند جلو ایراد را نگیرد. در برابر این بشما نیزمی‌سزد که اگر ایرادی براه ما می‌بینید بنویسید و پوشیده ندارید ، و من باشما پیمان می‌بندم که اگر شما یا دیگری توانستید یك ایراد بگفته‌های ما بگیرید وبا دلیل روشن گردانید ، ما از همه گفته های خود در گذریم . اینك میدان برویِ شما باز است.

بهر حال ما پرسشهای خود را دوباره در اینجا خواهیم شمرد ، و چون در گذشته دیدیم که بهائیان شهرستانها پاسخ را بگردن محفل تهران می اندازند ، و این محفل بخاموشی گراییده چنین بهانه‌می‌آورد : « ما مجاز نیستیم باینگونه ایراد ها پاسخ دهیم » ، اینست برای بریدن هرگونه بهانه می‌نویسیم :

ما این پرسشها را از یکایك بهائیان می کنیم ، از همگی مبلغان می کنیم ، از محفل تهران و از دیگر محفلها می کنیم ، و پس از همه از خود پیشوای بهائیان (شوقی افندی ربانی) می کنیم . ما خواهشمندیم بهائیان یك نسخه ازاین شماره پرچم را بحیفا بنزدشوقی افندی ربانی بفرستند و چگونگی را بنویسند تاهرپاسخ که میخواهد بدهد.

من بآقای شوقی پیام فرستاده می گویم : مارا باشما دشمنی نیست. ماجدایی میانه شما و دیگران نمی گزاریم. ما شما را بداوری میخوانیم . شما پاسخهایی باین ایراد ها دهید یا اگرپاسخی ندارید آنرا نویسید. هرچه هست خواهشمندیم پاسخها با زبان ساده باشد و سخنان دیگری بمیان نیاید. شما چنین انگارید که کسی آمده

این پرسشها را می کند وخواستش آنست که اگر پاسخهای پذیرفتنی شنید بهایی گردد. چنین انگارید که یك کنگره‌ای برپا گردیده میخواهند کیشها را بسنجند وهر کدام که راستر است همگی بپذیرند ، و از شما که پیشوای یك کیشی هستید این پرسشها را می کنند .

شما سالانه پولهایی درراه « تبلیغ » بیرون میدهید وبهائیان در همه‌جا در راه کیش خود می کوشند ، و اکنون یك فرصت بزرگی بدست شما افتاده که بیك «تبلیغ» تاریخی برخیزید . زیرا شما اگر باین پرسشها پاسخهای خرد پذیری توانید این یك فیروزی درتاریخ کیش بهایی خواهد بود. هرچه هست از پاسخ باز نایستید .

این را هم به بهائیان بگویم: سخنان بی‌فرهنگانه‌ای که ازپست فرستید ، و یا دشمنیهایی که در اینجا وآنجا بکنید سودی بحال شما نخواهد داشت. مامیدانیم شما درجاهای بسیاری دست می‌دارید وکارشکنی توانید. لیکن نتیجه‌ای از آن نخواهید برد. تنها یك کار برای شما هست ، و آن اینکه یا باین ایرادها پاسخ دهید و یا آشکاره بگویید نتوانستیم و اینها پاسخ ندارد بیش از این بسخن دامنه نداده پرسشها را درپایین می‌آورم :

۱) سید باب بسخنان مهملی که معنی ندارد پرداخته ، از قبیل « بسم الله الفرید الفراد ذی الافرادالفرود. . . . » اینها برای چه بوده ؟! . . چرا یك مرد خدایی مهمل گوید ؟!.

۲) ازو در تبریز هرچه پرسیدند گفت نمیدانم وسپس چون چوب خورد از دعوی خود بازگشت و توبه نامه نوشت که این توبه نامه را میرزا ابوالفضل گلپایگانی با دستور عبدالبهاء نشر کرده‌وچنین گفته میشود که نسخه اصل آن در کتابخانه مجلس است – آیا اینها دلیل دروغگویی او نیست ؟! .

۳) سید باب برخاسته کتاب و شریعت آورد ولی سیزده سال نگذشت که بهاءالله برخاسته آنها را لغو نمود و خود شریعت وکتاب دیگری آورد. آیا درسیزده سال هم شریعت دیگر میگردد ؟! .

۴) باب و بهاء هر دو از میان ایرانیان برخاسته بودند ، پس چرا بعربی پرداختند و بتقلید قرآن آیه بافی کردند ؟! مگر وحی جز با زبان عربی نتواند بود ؟! .

۵) باب و بهاء هردو عربی را نمیدانستند و اینست غلطهای بسیاری در

گفته های آنهاست. آیا این ایرادی به آنها نیست ؟! . آیا باور کردنیست که خدا کسی را برانگیزد و باری یکزبان درستی باو ندهد ؟! .

٦) یك برانگیخته چون بر می‌خیزد باید بگمراهی‌های زمان خودپردازد و باآنها نبرد کند ومردمان را ازحقایق آگاه گرداند. چنانکه پیغمبر اسلام چون گمراهی زمان او بت‌پرستی بود بآن پرداخت ونبرد کرد تا برانداخت . گمراهی زمان باب و بهاء فلسفه یونان و صوفیگری و باطنیگری وعلی اللهیگری و دیگر کیش های گوناگون بوده. آیابکدام یك برداخته‌اند ؟! بکدام‌یکی پاسخ‌داده‌اند؟! .
آیا جز از آن است که خودشان گرفتار همان گمراهی ها بوده اند ؟! بهاءالله از صوفیگری، از فلسفه، از شیعیگری ، از باطنی گری استفاده می کند ؛ و در واقع گمراهی‌های کهن را درهم آمیخته یك گمراهی نوین پدید می‌آورد . بهرحال می پرسم: بهاءالله یا باب که بکمترین گمراهی مردمان پاسخی نمیتوانستند و جز«دعوی» کالایی و جز عربی بافیهای غلط هنری نداشتند برای چه خداآنها را برانگیخته بود؟! کارهای خداکه بیهوده نتواند بود .

٧) بهاءالله دعوی خدایی کرده بگویید ببینیم این دعوی چه معنایی داشته؟!...
یکمرد ناتوانی که همچون دیگران بی اختیار باینجهان آمده و بی‌اختیاررفته چگونه خدا بوده؟! ..

پرسش - پاسخ

پرسش :

١ - « شوند » را با پیش شین نوشته‌اید . در فرهنگها با زبر شین‌است. کدام درست است ؟

٢ - درفارسی برای « عوض کردن » کلمه‌ساده‌ای نمیداریم وشما خود « دیگر کردن » رابکارمی‌آورید. درشوشتر گرانیدن‌را (باپیش گ) بدین‌معنی آورند : « قلم خود راباکتاب اوگرانیدم » . نیز آنرا درمعنی اشتباه‌کردن کسی باکسی یا چیزی با چیزی آورند: « شما را بابرادرم گرانیدم » . آیا درفارسی میتوان آنرا بکار برد ؟ اینرا چندی پیش آقای امام یاد آوری کرد . کنون من آنرا می نویسم .

٣ - واژه را چون چنانکه نوشته‌اید از هزوارش هاست تاکنون بکارنمی

بردید . ولی در پرچم نیمه ماهه آنرا بکار برده‌اید . آیا واژه با کلمه جدایی میدارد ؟ اگر میدارد چیست ؟ .

٤ - « گمانیدن » را در فرهنك نوبهار بمعنی « گمان کردن »آورده. آنرا میتوان بکار برد ؟ .

٥ - تا کنون برای « مطلب » درپیمان و پرچم کلمه‌ای ندیده‌ام . آیا میتوان از خواستن کلمه « خواستار » را باین معنی‌آورد ؟ چنانکه برای مبحث جستار و برای مقاله گفتاررا آوردید .

٦ - شلپ وشلپه راکه بمعنی شیرین نوشته‌اید زیر و زبر باپیش‌حرفهای آن دانسته نیست . کلمه های تازه که درپرچم‌می‌آورید اگرحرکتهای‌حرفهایش را نیز نویسید برای ما اشتباهی رخ نخواهد داد . اینرا نیز دیگران می پرسند که « شلپ » و « شلپه » در کدامیك از کتابهای باستان هست ؟

اهواز - محمد علی جزایری

پاسخ :

١) «شوند» را ما خود با پیش شین گرد نیده‌ایم که با «شوند» که از « شدن » می‌آید یکی نباشد .

٢) « گرانیدن» بآن معنی که یاد کرده‌اید بسیار بجاست و ما نیزتوانیم آن را گرفت و بکار برد . تنها چیزی که خواهد بود آنست که اگر از واژه «گران» جدا شده‌ها بیاوریم درنوشتن باآن یکی خواهد بود ، و این نیز ازکمی خطست ، نه از کمی واژه .

٣) « واژه » را ما بکار نمیبردیم . ولی چون شناخته گردیده و همگی بکار می‌برند مانیز پیروی کردیم ، زیانی هم نخواهد داشت .

٤) «گمانیدن » را می‌توان ، و می‌باید بکار برد .

٥) « خواستار » بمعنی « مطلب » راستست . ولی چون اکنون‌درمعنی غلطی شناخته شده باید آنرا بمعنی راستش بازگردانیم .

٦) « شلپ » با زبر شین (بروزن حرف) است و ما آنرا از کتابی بر نداشته‌ایم .

هیچ دشواری نیست که آسان نشود

روزی با دوتن از آشنایان نشسته درباره پیمان و راه آن گفتگو می کردیم یکی از آنان چنین گفت : آقای کسروی همه کیشها را بی‌با می شمارد و چنین می خواهد که با همه آنها نبرد کند و همگی مردم را بیك راه کشاند . من چون می اندیشم با این حال آلودگی مردم آنرا بسیارسخت می‌دانم . اینمردم کجا و آن خواستی که شما میدارید کجاست ؟ ! .

من گفتم : شما این را بهانه نسازید . ما با این سرمایه خدایی که در دست می داریم و بااین کوششهای خدا جویانه که می کنیم بیگمان بآرزو و آرمان خود دست‌خواهیم یافت . بهرحال مرد باخرد نباید سختی کار یا بدی حال مردم رابهانه ساخته ازکوشش درراه راستیها خودداری کند .

آن همراه دیگر بیاری من پرداخته سخنانی بجایی گفت وسر انجام هر سه از ما این نتیجه را پذیرفتیم که هرکاری درآغاز خود دشوار می نماید ولی چون کسی بکوشش پرداخت و از راهش پیش رفت ناچار آسان‌گردد و انجام گیرد و در آنهنگامست که آدمی بخود آمده آن ترسی راکه درآغاز کار بخود راه داده بود نکوهش کند .

بارها رخ داده که کسانی یك کاری را دشوار شمارده و ترس بخود راه داده ، و همین‌ترس و اندیشه ، نتیجه‌اش این بوده‌که‌آن کار پیش نرود و ناانجام بماند . دراینجاست که باید گفت‌درهر کاری اندیشه و سهش خود آدمی بیش از هر چیزی تأثیر دارد ، واینست هیچگاه نباید یك کاری را هرچه بزرگتر باشددشوار شمرد. بلکه یك کاری اگر بزرگست باید اندیشه را بلندتر گردانید وبکوشش و جانفشانی بیشتری‌آماده بود. رو کفلر آمریکائی‌می گوید: « هر کاربزرگ‌ودشواری‌را می‌توان باکوشش های پیاپی و درسایه چاره جوییهای دور اندیشانه بآسانی‌انجام داد و هیچ کاری نیست که از این راه آسان نگردد » .

آری این‌کاریکه ما آغاز کرده‌ایم بسیار بزرگست ومی‌توان گفت درجهان کاری بزرگتر از این نیست . ولی ما نیز بزرگی آنرا از نخست دانسته و خودرا برای هرگونه کوشش و جانفشانی آماده گردانیده‌ایم ودرنتیجه‌همین‌آمادگیست که بدشواری آن چیره خواهیم در آمد .

این کار بسیار بزرگست و حال مردم همانست‌که شما می گویید . ولی ما نیز برای کوششهای خود مرز و زمانی نگزارده‌ایم . باینمعنی تا به نتیجه آخری نرسیده ایم خواهیم کوشید و بیاری آفریدگار هیچگاه این رشته کوشش بریده نخواهد شد .

تهران - سلیمان زیادلو

سه گفتار از آقای خراسانی

— ۲ —

در پارسی نشانه ناشناخته (نکره) «ی» است‌که بنام واژه پیوندد مانند «اسبی خریدم» و نشانه شناخته (معرفه) «آن» است‌که پیش از نام آید مانند «پای آن اسب لنگ بود» .

در پارسی امروزی نشانه دیگری برای‌شناخته بکار میرود وآن «ه» است که بنام پیوندد مانند «پای اسبه لنگ، بود» ولی این نشانه تنها در گفتن بکار میرود .

یکی از دستور نویسان پنداشته است‌که «را» نشانه شناخته است مانند «اسب را فروختم» این درست نیست زیرا «را» گاهی‌حرف اضافه است مانند پادشاهی را حکایت‌کنند یعنی از پادشاهی حکایت کنند .

گاهی —را— نشانه مفعول‌صریح‌است‌مانند پرویزرادیدم .

آری این نشانه بیشتر بامفعول صریح شناخته بکار میرود نه آنکه نشانه شناخته باشد از دوراه :

۱ — اگر «را» نشانه شناخته میبود با «ی» که نشانه نشناخته است نمی‌آمدزیرا شناخته و نشناخته باهم نمی‌سازند باینکه — ی — را — برای یك‌کلمه آورده میشود مانند مردی را دیدم. ناصرخسرو میگوید :

مردکی را بدشت گرگ درید
زو بخوردند کرکس و زاغان

۲ — اگر «را» نشانه شناخته بود بایستی‌بافاعل‌شناخته نیزمیامد ودرست میبودبگوییم : پای اسب را لنگ بود.

پرچم: آنچه ما میدانیم درفارسی نشانه‌ای برای شناخته (یا معرفه) نیست . ناشناخته نشانه دارد ولی شناخته ندارد . واژه «آن» راکه نشانه شناخته میشمارند ما راست نمی‌دانیم . «آن» و «این» بمعنی اشاره است . می گوییم : « آن چیست که از دور می‌آید ؟...» ، « این چیست که بدست گرفته ای ؟...» ما چون می گوییم : « آن اسب » در عربی باید گفت : « ذاك الفرس » ، که « ذاك » دربرابر «آن» و «فرس» دربرابر «اسب» است و چیزی در برابر « ال » نیست .

اما هاء که در گفتن‌گاهی نشانه شناخته است چون تنها در جاهایی می آید که با معنی کوچك داشتن (تحقیر) توام باشد از آن نیز بهره نتوان‌برد .

اکنون گفتگو در اینست که آیا ما بداشتن نشانه‌ای برای شناخته نیاز مندیم ؟ که اگر نیازمندیم باید واژه‌ای بگزاریم . آقای خراسانی در این باره اندیشه خود را نویسند .

نمونه‌ای از بدبختیهای ایرانیان

« از پراکندگیهای میاندوآب و از دسته های صوفی ، بهایی ، جهود، گوران، شیعی ، کرد ، مسیحی (یکدسته بزرگی هم‌آواره) آگاهید . راستی‌در اینجا از بس‌فهمها و خردها بیکاره است انسان حیفش می‌آید آن حقایق‌ارجدار را بزبان بیاورد و باین‌نادانان تیره‌درون شرح دهد. نافهمان بی‌آنکه بدانند‌پاکدینی چیست و ما چه‌می گوییم بپایی‌زبان‌بریشخند وطعن‌می گشایند ، هرزمان‌نیش‌دیگری می‌زنند...» (از نامه آقای تقی مجلد از میاندوآب) .

پرچم: باید بهمه این سختیها تاب آورد و در راه این کوششهای‌خدا خواهانه از بد زبانی مردم نرنجید . چه کنند بدبختان‌که نیرو های خدا دادیشان بیکاره گردیده ونیك و بدوسودوزیان رانمی‌شناسند وما راکه برهایی‌آنان‌میکوشیم بدینسان می‌آزارند . این کوششها یك هوده بسیار بـزرك و ارجمندی را در پی می دارد .

آفتاب حقایق یادروغ رسوا

— ۲ —

یکی دیگر از کارهای شیخ احسایی که با این گفتگوی ما بهمبستگی دارد دعوی « نیابت خاص » بوده و برای آنکه سخن نیك دانسته شود بایـد معنی « نیابت خاص » و داستان آنرا باز نماییم :

چنانکه میدانیم حسن عسکری که شیعیان او را امام یازدهم می شمارند در آشکار فرزندی‌نمیداشت ، و این‌بود چون درگذشت میان پیروانش پراکندگی افتاد . زیرا یکدسته از آنان بسوی برادرش جعفر (جعفر کذاب) رفتند و او را بامامی پذیرفتند . یکدسته گفتند رشته امامت بریده شده دیگر کسی نخواهد بود . در آنمیان یکی از یارانش چنین گفت : امامرا پسری هست‌که نهانست و او بمن جانشینی داده که میانه شیعیان و او میانجیگری کنم و پیامهای او را برسانم ، یکدسته نیز این سخن را پذیرفته برسر او گرد آمدند . دسته دوازدهیان (یااثنا عشری) از اینجا پیدا شد .

آنمرد نامش عثمان بن‌سعید می بود وخود را « در امام » (باب) می نامید. سالها بهمان نام می‌زیست و از شیعیان « مال امام » گرفته می گفت : « توی خیك روغن بخانه امام می‌فرستم » ، و پس ازو سه تن دیگر ــ محمدبن عثمان ، حسین بن روح ، محمدبن علی‌سیمری ــ یکی پس از دیگری همان عنوان راداشتند تا چهارم ایشان که سیمری باشد هنگام مرگش چنین گفت : « دیگر جانشینی از سوی‌امام نخواهد بود و امام بیکبار از میان مردم ناپدید خواهد گردید » .

این خود داستان شگفتیست و شگفتر از آن اینست که‌کسانی برسرهمان عنوان جانشینی با هم کشاکش می کردند و بهمدیگر « لعنت » میخواندند . در کتابها نامهای « شریعی » و « شلمغانی » و چند تن دیگر هست که هر کدام در زمان یکی ازآن چهارجانشین برخاسته و خود را «جانشین» یا «در» خوانده‌اند، و کار بکشاکش انجامیده است .

داستان « نیابت خاصه » اینست . بگمان شیعیان پس از آن چهار تن دیگر جانشین بنامی از سوی امام نبوده . بلکه علماء یا مجتهدان همگیشان‌جانشین او می باشند که اینرا نیز « نیابت عامه » می‌نامند .

لیکن شیخ احسایی دعوی «نیابت‌خاصه » میداشته . اگرچه در نوشته‌هایش

چیزی در این باره دیده نمی‌شود . ولی بیگمانست که جایگاه خود را بالا تر از مجتهدی (یانیابت عامه) میشمارده و دربرخی از گفته‌هایش از دیدن امامان و گفتگو داشتن با آنان سخن می راند . از این گذشته ازرفتار شاگردانش نیزپیداست که چنین عنوانی درمیان میبوده .

از اینرو چون شیخ درگذشت سید کاظم رشتی که یکی از شاگردانش بود بجایش نشست وهمگی پیروان برسر او گرد آمدند . این سید کاری را که شیخ احسایی آغاز کرده بود بانجام رسانید. زیرا بگفته‌های شیخ آب و تاب دیگری داد و با نیروی بافندگی بیمانندی که می‌داشت برواج آنها افزود .

این سید یکمرد بسیار شگفتی می‌بوده که من نمیدانم چه نامی باو دهم و برای آنکه خوانندگان او را بشناسند یك داستانی را ازو دراینجا می‌آورم :

در همان زمانها یکی از « خدام نجف » خوابی دیده (راست یا دروغ) که امیرالمؤمنین باو دستور داده که یك شمشیری (یا درفشی) ازنجف برای‌والی بغداد فرستاده شود و این دستور بکار بسته شده و شمشیر (یا درفش که من فراموش کرده‌ام) باشکوه و پیشواز ببغداد آورده شده ، و عبدالباقی افندی عمری که شاعر بنام عراق می‌بوده قصیده‌ای درآن باره سروده است که ازجمله دریك بیت آن جمله « انا مدینةالعلم و علی بابها » را آورده است .

این قصیده دردیوان عبدالباقی بچاپ رسیده . ولی سید کاظم آنرا شرح کرده و یك کتاب جداگانه‌ای گردانیده که بچاپ رسیده و چون بآن بیت‌رسیده‌چنین نوشته که « مدینةالعلم » شهری درآسمانست و هزاران هزار کوی ، و هر کویی هزاران هزار کوچه میدارد ، و چنین گفته که نامهای همه آن کویها و کوچه ها را میداند که اگر بخواهدتواند شمرد، ولی چون شمردن همه آنها بدرازی‌می‌انجامیده تنها بشمردن نامهای برخی از کوچه ها پرداخته وچیزهایی نوشته که جزچرندگویی نتوان شمرد . مثلا می‌نویسد : « عقد صاحبه رجل اسمه شلحلحون » (کوچه‌ایست که دارنده آن مردی بنام شلحلحونست) « عقد صاحبه کلب اسمه کلحلحون » (کوچه ایست که دارنده‌اش سگی بنام کلحلحونست) .

من آن کتاب را بیست و چند سال پیش درتبریز خوانده‌ام وچنین بیادمی دارم که نود و چند صفحه ازکتاب باخط ریز پراز این چرندگوییهاست .

شما نیك اندیشید که آیا اینمرد دیوانه می‌بوده‌است ؟. دیوانه که چنین

نباشد. اگر دیوانه نبوده پس اینهمه‌چرند بافیهارا بهرچه کرده ؟ !. . یك جمله ایست می‌گویند پیغمبر اسلام گفته که اگر راست باشد معنایش اینست : « من شهر دانشم علی در آن است » . راستی راگفتگو از یك شهری نمیکرده راستی را او شهر و علی‌دروازه نمی‌بوده. این جمله کجا و آن معنایی که سیدکاظم داده کجاست؟!. . آنگاه سیدکاظم نامهای کوچه‌های آنشهر را ازکجا بدست آورده ؟ !. . مگرسید کاظم به آسمان رفته بوده ؟ ! . . ازین بگذریم : چگونه دارنده کوچه یکمرد یا یك سگست ؟ !. . آیا اینها جز چرند چه معنایی می‌دارد ؟!. .

یاد میدارم در آغاز جوانی از یك ملایی که شیخی می بود اینها را پرسیدم گفت : « المعنی فی بطن الشاعر . شما تا ایمان نیاورید معنی اینها را نخواهید دانست » . این بود پاسخی که به پرسش من داد .

اینست نمونه‌ای ازبافندگیهای سید کاظم . اینست نمونه‌ای ازکالای‌شیخیان. شما تنها آنرا نبینید که یکمردی بچنین چرند بافیهایی برمیخاسته است . این‌را هم ببینید که این چرندها خریدارانی می‌داشته که کسان‌بسیاری ازراه دور بنجف یاکربلا رفته در پای درس سید رشتی می نشسته اند . اینست نمونه ای از اندازه پستی اندیشه ها .

بهر حال‌سید کاظم بااین‌بافندگیهای خود شیخیان‌را هرچه گرمتر می گردانیده و بپافشاری آنها می‌افزوده،وازجمله‌سخنان او این می‌بوده که پیداشدن‌امام‌نزدیکست و باید چشم براهش بود .

این نیز خود را میانجی درمیانه امامان و مردم می شمارده است . بگمان پیروان او چنانکه خدا میانه خود و مردم میانجی برانگیخته (پیغمبران) امام نیز باید میانجی برانگیزد و کسی همیشه برای میانجیگری در میان مردم باشد .

با اینحال سید کاظم چون می‌مرد کسی را بجای خود نگماشت . می گویند چنین‌گفت : خود امام خواهد آمد و دیگر نیازی بجانشین نمی باشد .

ازاینرو پس از گذشتن او شاگردان و پیروانش درکار خوددرماندند.زیرا از یکسو باور می‌داشتند که جهان بی جانشینی‌ازسوی امام نتواند بود و ازآنسوی آن جانشین را نمی‌شناختند ، و چون درآن باورهای بیخردانه خود بسیار پا فشار و گرم می‌بودند بسیاری ازآنان آسایش را بخود سزا نشمارده درجستجوی امام‌یا جانشین او می گردیدند. کسانی درمسجد کوفه « باعتکاف » نشسته از خدابزاری

و لابه می‌خواستند که جانشین امام را بآنان بشناساند ، و خود در این هنگام بود که سید باب بدعوی « بابی » برخاست ، و اینان – این سرگشتگان بیابان پندار پرستی – همچون‌تشنه‌ای که بسرچشمه آبی رسد بی‌آواز او رفتند و او راپذیرفتند، بی آنکه بسخنانش نگریسته در ترازوی نیك و بد بسنجند .

سید باب خود از شاگردان سید رشتی ، و کالایش از کالای او می‌بود ،و از اینرو همینکه برخاست همچون استادش بیافند گیهایی پرداخت : « بسم الله الفرید الفراد ذی‌الافراد . . . » . ازآنسوی‌سید باب زمینه‌ای را که شیخ احسایی‌وسیدرشتی برای چنان خیزشی‌آماده گردانیده بودند نیك می‌دانست .

مثلا سید باب نخست دعوی « بابی » کرده که همان « نیابت خاصه » است و سپس خود را « قایم » نامیده . دیگران این دو دعوی را با هم ناسازگار می شمارند . ولی ازدیده شیخیگری ناسازگار نمی‌بوده . زیرا چنانکه گفتیم دراندیشه آنان گوهر امامزمان یك چیزیست که هر زمان در کالبد دیگری تواند بود . در اندیشه آنان هیچ دوری نخواهد داشت که کسی امروز امامزمان نباشد و فردا باشد . آنها این بندها را بیکبار پاره کرده اند .

بسخن بیش از این دامنه نمیدهیم . سید باب را بدعوی بابی یا قایمی کینیاز دالغورکی برنیانگیخته ونتوانستی برانگیزد ، بلکه شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی بر انگیخته‌اند ، چنانکه گفته‌ایم پندارها از یکدیگر کمك‌می گیرد و یك پنداری چون بماند برنگهای گوناگون افتد . دوباره می گوییم : بهائیگری از بابیگری پیداشده ، بابیگری از شیخیگری پدید آمده ، شیخیگری از درهم‌شدن شیعیگری و باطنیگری و فلسفه یونان رخ نموده است .

بهرحال اینکه نویسنده « یادداشتهای کینیاز دالغورکی » میخواهد نشان دهد که شیخیگری و دیگر کیشها بی‌ایراد است واین تنها بابیگری و بهائیگریست که در خور ایراد می باشد و این دو کیش را بیگانگان پدید آورده اند بسیار پوچست .

بابیگری و بهاییگری هرچه هست دیگر کیشها نیز همانست و این هیچگاه نشدنیست که بیگانگان یك کیش بسازند ورواج دهند . این کیشها از یکدیگر پدید آمده است و اگر بماند باز پدید خواهد آمد .

آری در یك کشوری چون یك کیشی پدید آمد و کشاکش در میان مردم رخ داد بیگمانست که بیگانگان‌پیشامد را بسود خود دانند و از آن گشاکش‌هواداری

نمایند . در باره پیشامد بابی و بهایی نیز همین رفتار بوده است و خود یکداستان درازی می‌دارد که در اینجا فرصت نوشتن نیست . ولی چون اندکی ازآن‌دربخش دوم از تاریخ مشروطیت برشته نوشتن کشیده شده است کسانی اگر میخواهندآن را بخوانند ، و اگر در جای دیگری پایش افتاد ما آنراگشاده‌تر و روشنتر نیز خواهیم نوشت .

نتیجه گفتار آنکه این‌یادداشتها دروغست و آن را ساخته اند . اینگونه دروغسازیها زیانش بیش از سودش تواند بود . کسانی اگر میخواهند بکیش‌های باب و بهاء ایراد گیرند راه ایراد دروغسازی نیست . کیشهای باب و بهـا پر از ایراد است و چنانکه خوانندگان می‌دانند ما پیاپی پرسشها از بهائیان می‌کنیم و پاسخی نمی‌توانند . چیزیکه هست همان ایراد ها یا مانندهٔ آنها بکیشهای دیگرنیز هست . کسی اگر درجستجوی راستیست باید همه آنها را بیك دیده بیند .

دیدارو بهره‌مندی

در این دوهفته دوتن ازیاران آذربایجان – آقای فروتن (از تبریز) و آقای خطیب‌شهیدی (از ارومی) بتهران‌رسیدند و ما را از دیدار و گفتار خود خشنود و بهره‌مندگردانیدند .

ما دوست میداریم از این سفرها بسیار باشد و یاران هر زمان که توانند بتهران بیایند ویاران تهران هرزمان توانند بشهرشتانهاروند که درمیانه دیدار ها و گفتار ها فراوان رخ دهد .

آقای فروتن را خوانندگان پرچم نیك می‌شناسند و از پشتیبانان دیرین پیمان بوده‌اند و هستند . آقای خطیب شهیدی اگر چه از دو سه سالست که بیاران پیوسته‌اند ولی گرمی و دلبستگی که از خود نشان می‌دهد مارا وامیدارد که ایشان را از یاران بسیار ارجمند خود شماریم و بکوششهاشان درارومی وآن پیرامونها امید بسیار بندیم .

دفتر پرچم

چیزیکه نمیدارند خرد، و چیزیکه نمیپذیرند داوری خرد است !..

نه سال است که گفتار های دارنده پرچم را میخوانم . در این نه‌سال آمیغ های ناروشن برمن روشن گردیده و باور های سست و بی بنیاد از من دور شده است .

من هرگز این توده را باین آلودگی و باین گمراهی نمیدانستم . همچون دیگران خدا را یاور مسلمانان و پشتیبان این توده می‌انگاشتم .

ولی کنون نیك فهمیده‌ام که : « یك توده‌ای تا خود نیك نباشد از جهان نیکی نمی بیند ». نیك فهمیده‌ام که خدا هرگز توده‌ٔرا که غرق در گمراهیهاست سربلند نمی گرداند .

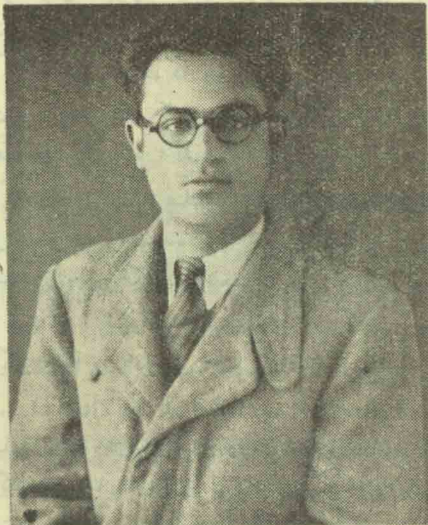
در یك توده‌ای که کسانی پس از سیزده ، چهارده سال دانش اندوزی‌هرروز بگاه بلند شده و ده‌ها بار دعای (اسئلك حورالعین) بخواند و برناخردی‌خودخستو نگردد ، چگونه سربلند تواند بود ؟ !..

من هرروز ایرادها براینکارهاشان میگیرم و روشن میگردانم که این کار جز خدا ناشناسی ، جز پست گردانیدن دستگاه خدا چیز دیگری نیست ولی چون خردهاشان سست گردیده چگونه توانند پذیرفت ؟ !..

آری ، این توده خرد ، والاترین گوهر آدمی ، را پاك از دست داده است . باین دانشجوی گمراه بار ها گفته‌ام : ای آقا در دستگاه خدا حوری و غلمان نتواند بود ، وآنگاه گیرم پذیرفتیم که دردستگاه خدا چنین سازمانی باشد، آیا به تنها خواستن چنین چیزی انجام خواهد گرفت . از اینها گذشته اگر با خواستن تو خدا آیین خود را دیگر گردانیده و خواسته شما را خواهد داد ، چرا چیزهای نیکوتر راگذاشته به « حورالعین » چسبیده‌اید ؟ ! .. آیا اینها نشانه پستی خرد های شما نیست ؟ آیا جز اینست که شما والاترین گوهر آدمی را از دست داده‌اید ؟ !...

چون پاسخی ندارد ناچار خاموش شده با خواندن شعری از مولوی‌یاحافظ و یا خیام : « من چه گویم یك رگت هشیار نیست » « و یا مانندهای اینها » خود را باستواری باور های خود نوید داده و گفتار های ما را پاك بیدینی و خدا ناشناسی میشمارد ؟ !... اینست سرمایهٔ نابخردان ! !...

از پشتیبانان پیمان



آقای رحیمی (محمد باقر)

آقای رحیمی چنانکه خود نیز درروزنامه پرچم نوشت ازبهائیان می بودو شب نخست که نزدما آمد بهر گفتگو (یابشیوه بهائیان چخش) بود. ولی چون‌خود را بایکرشته از آمیغهای بسیار استوار روبرویافت ازدرآمیغ‌پژوهی درآمده بما پیوست .

اینجوان‌تاکنون کوشش های‌سودمندی کرده‌و کسان بسیاری رااز جوانان بشاهراه آورده‌است ماامیدمندیم ازاینجوانان آمیغ‌پژوه و کوشافراوان‌خواهیم‌یافت.

امروز این توده بدبخت بداشتن یکدسته جوانانی که باگمراهیها و نادانیها نبرد سختی کنند نیاز فراوان می‌دارد .

این بود نمونه‌ای از باورهای یك جوان دانش اندوخته . کنون از اینجا می‌توان به باورهای توده پی‌برد . ازاینجا می‌توان نتیجه گرفت که این توده‌سخت گمراه گردیده است وچارهٔ این گمراهی جز با نیرومند گردانیدن و بتکان آوردن خردها نتواند بود و این راهیست که‌ما براهبری دارندهٔ پرچم آغازیده‌ایم و بیاری خدا پیروز خواهیم گشت .

کرج - دانشکده کشاورزی - ایوب - واهب‌زاده

مگر فهم و دانش آزاد نیست ؟!

ما می‌شنویم رئیس فرهنك خوزستان در اهواز با جوانانی از شاگردان‌و آموزگاران که پرچم خوانده‌اند و از شعرهای سعدی و حافظ و خیام بیزاری می جویند بدرفتاری می کند ، بلکه نکوهش و بدزبانی دریغ نمیدارد .

ما در شگفتیم که چنین چیزی را می‌شنویم . فسوسا مگر فهم و دانش‌آزاد نیست ؟ ! . . مگر کسی نباید بفهمد و بداند ؟ ! . . مگر کسی نباید نیك و بد از هم جدا گرداند ؟ ! . .

آقای رئیس فرهنك جوانانی که شمابدرفتاریها با آنان‌می کنید حقایقی رادر بارهٔ شاعران خوانده و فهمیده و با خرد سنجیده و راست یافته پذیرفته‌اند ، و این کار نه تنها در خور نکوهش نیست درخور ستایش نیزهست . آنان وظیفه آدمیگری‌را بکار بسته‌اند . نکوهش بکسانی سزاست که دربرابر حقایق ایستادگی می نمایند و در گمراهیها و نادانیها پافشاری نشان میدهند .

آقای رئیس فرهنك ، پس هنگامیکه ما گفتار ها در باره شاعران نوشته بدیهای آنان را با دلیلهای روشن نشان میدادیم شما کجا بودید ؟ ! . . شما اگر آن گفته‌های ما را راست نمی‌دانستید پس چرا پاسخ ندادید ؟ ! . . اگر راست می دانستید پس این بدرفتاری با جوانان بهرچیست ؟ ! . .

گویاشما ندانسته‌اید که درجهان حقایقی هست که‌هر کس باید آنهارابپذیرد، و آنانکه گردن پیچند ونپذیرند روسفید نتوانند بود . اگر ندانسته‌اید بدانید وآن گفته های ما را درباره شاعران بخوانید و با خرد بسنجید که اگر حقیقت‌یافتید بپذیرید و اگر نیافتید هرپاسخی که می‌اندیشید بنویسید . اینست راهیکه هر کسی باید پیش گیرد .

آقای رئیس فرهنك آن سعدی و حافظ که شما آنهمه هواداری از آنها نشان میدهید و وزارت فرهنك کتابهای ایشان را بدست نورسان میدهد هر دو آلوده و بیناموس بوده‌اند و در کتابهای خود آشکاره دم از ساده بازی‌و بیناموسی میزنند . آن باب‌پنجم گلستانست که با صد بیشرمی نوشته شده واین شعرهای حافظست که پرده آزرم را دریده . چنین کسانی چه شایسته‌است که کتابهاشان بدست‌جوانان داده‌شود ؟ ! . . آخرپس‌غیرت وآزرم کجا رفته ؟ ! . . من‌نمیدانم شما هادرخوابید یا بیدار ؟ ! . . نمیدانم چرا زشتی این کار را نمی‌فهمید ؟ ! . .

ازاین‌گذشته همان سعدی و حافظ و خیام چند بدآموزی را درهم آمیخته اند . از یکسو پیاپی ستایش باده می کنند و مردم را بباده خواری و مستی و بی-خودی و ببدردی میخوانند ، و از یکسو بجهان وزندگانی نکوهشها می‌سرایندو مردم را به بیکاری و تنبلی وامیدارند ، واز یکسو در جبریگری پافشاری نموده صدها شعر درباره آن بدآموزی می‌سرایند .

بخت و دولت بکاردانی نیست   جز بتایید آسمانی نیست
گر زمین را بآسمان دوزی   ندهندت زیاده از روزی
زین پیش نشان بودنیها بود است   پیوسته قلم زنیك وبد نا سوداست
تقدیر ترا هر آنچه بایست بداد   غم‌خوردن و کوشیدن مابیهوداست

اینها اندکی از بسیار و نمونه ای از صدها گفته های زهر آلود آنشاعرانست .

این گفته ها از یکسو پوچ و بیپاست . این نه راستست که بودنیها بوده نه راستست که کوشیدن بیهوده‌است . نه راستست که بخت و دولت بکاردانی نیست . . . همین سخنان گواه آشکاری بکودنی و نافهمی آن شاعران میباشد . چیزیست‌بسیار آشکار : هر کسی که می کوشد نتیجه ازآن‌برمیدارد و هر کسیکه نمی کوشد تهیدست و بدبخت میماند . سعدی و حافظ و خیام که خود با بیکاری و تنبلی بسر می‌برده‌اند و با تهیدستی و بدبختی روز می گزارده‌اند اینهـا را بهانه ای برای کار خود ساخته اند .

از یکسوهم آموختن این‌سخنان بجوانان غیرت آنان را کشتن‌وخونهاشان از جوش انداختنست . من نمیدانم وزارت فرهنك یا کسان دیگری که پاسخده این کارهایند چه پاسخی خواهند داشت ؟ ! . .

حافظ و سعدی و خیام هرچه بوده‌اند بوده‌اند ، وهرچه کرده‌اند کرده‌اند . شما را چشده که پس از صد سال نادانیهای آنان را تازه می گردانید ؟ ! . . چشده که بد آموزیهای زهرآلودشان را دردلهای جوانان می آکنید ؟ ! . . آیا معنی فرهنك اینست که بدآموزیهای سرا پا زیان دوره های گذشته را بجوانان درس دهید ؟ ! . . آیا در توده های دیگر نیز چنین میکنند ؟ ! . .

در زمانیکه توده ها با یکدیگر سخت‌ترین نبردرا می کنند وهرمردمی از جوانان خلبانان و چتربازان وکارکنان زیردریایی پدید می‌آورند آیا این گمراهی نیست که شما بجوانان درسهای‌قلندری‌وجبریگری می‌دهید ؟ ! . . آیا این تیشه بریشه

خود زدن نیست ؟ !..

بهتر است چشم باز کنید وبجهان نگرید !. بهتر است بجانفشانیهای جوانان روسی نگاه کنید ! دو سال پیش که آلمانها با آن سختی بخاك روس تاختند و پیاپی پیش آمده شهرهای بسیاری را بدست گرفتند روسها چکار کردند ؟. آیا نشستند و بخود دلداری داده گفتند : « صبر تلخست ولیکن بر شیرین دارد » ؟ ! آیا نومیدی بخود راه داده گفتند : « بودنیها بوده است » ؟ ! آیا خود را به بیغیرتی زده گفتند : « با هر که خصومت نتوان کرد بساز » ؟ !..

آیا ندیدیم که با غیرت و دلیری دست بهم دادند ، و مرد و زن و پیر و جوان بکوشش آماده گردیده بکار برخاستند ، و با آنهمه شکستها که می دیدند نومیدی بخود راه نداده رشته کوشش را از دست نهشتند ؟ !.. ندیدیم که بادادن هزاران هزاران کشته دشمن را پس نشاندند و هنوز هم می کوشند و از پا ننشسته اند ؟ !..

در زمانیکه در جهان چنین جانفشانیها می‌رود و هرتوده‌ای آزادی خود را با خون ملیونها جوانان نگهداری می کند شما در ایران بجوانان درسهای صوفیگری و خراباتیگری و جبریگری می دهید .

شما غیرت و سهش آنان را کشته خونهاشان از جوش می‌اندازید . بگویید باینها چه پاسخ میدارید ؟ !.. چنین انگارید که یك دادگاه بزرگی برپا گردیده از شما بازپرس می‌رود ، و بگویید هرپاسخی که می‌توانید . این بدی را که شما بتوده و کشور خود می کنید دشمن با دشمن روا نباید شمارد .

اگرچه این گفتگو با رئیس فرهنگ خوزستانست . لیکن روی سخن با همه کسانیست که هواداری از سعدی و حافظ وخیام و مولوی می کنند . من میخواهم این زمینه را بیك نتیجه برنده‌ای برسانم . میخواهم بار دیگر حقایق را بآنان باز نمایم که دیگر جای بهانه برای کسی باز نماند .

در آنروزها که روزنامه پرچم بسته شد و دیگر بیرون نیامد آقای سهام الدین غفاری که آنروزها « رئیس اداره‌تبلیغات » می بود و « نطقهای » بسیاری می کرد دریکی از نطقهایش چنین گفته است : « کسانیکه با شعرا مخالفت می کنند باید نگزاریم قوه بگیرند ... » ، و این نطق دررادیو نیز گفته شده که یکی از یاران تبریز (آقای فروتن) شنیده و بما آگاهی داده .

من بایشان نیز پیام فرستاده‌می گویم : آقای غفاری شما درمحاکمه‌مختاری

در دادگاه خودتان را دانشمند شناسانیدید . یك دانشمند باید راه پاسخ دادن را بداند . ما بشاعران کتك نمی‌زنیم که شما بیایید و نگزارید ، ما بآنان ایراد های بسیار روشن می گیریم و شما که دانشمندید باید آن ایراد ها را بخوانید و بیندیشید که اگر راست یافتید بپذیرید و با ما همدستی کنید و اگر راست نیافتید هر پاسخی که می‌دانید بنویسید و بچاپ رسانید که همگی بدانند . اینست راهیکه باید یك دانشمند پیش گیرد ، وگرنه از نطق شما چه نتیجه خواهد بود ؟ !.. شما چگونه خواهید توانست جلو ما را بگیرید ؟ !.. شما با آن دانشمندی گویا ندانسته‌اید که اثر حقایق در روانهای پاك همان اثر الکتریسیته در اجسام است . باینمعنی یك مردی با روان درست و درون پاك چون گفته‌های ما را بشنود ناچاریست که بپذیرد و شما هیچ راهی برای جلوگیری نمیدارید و نخواهید داشت .

آری شما توانید کسانی را که روانهاشان بیمار و دلهاشان آلوده است به دشمنی با ما برانگیزید ، و این کار را سالهاست هواداران سعدی و حافظ می کنند و نتیجه‌ای جز روسیاهی نبرده‌اند .

جای افسوس است که شما خودتان این چیزها را درنیافته بودید ، و ما که می نویسیم و با دلیلهای آشکار و استوار باز می نماییم ایستادگی می کنید و از در دشمنی در می‌آیید ، و من نمیدانم باین رفتار شما چه نامی دهم ؟ !. همانا که پرده بروی بینش شما کشیده شده بگناه خود پی نمی‌برید . همانا که زیانی را که از رفتار خود باین کشور و توده می رسانید در نمی‌یابید .

بالاخره آقای غفاری شما که دانشمندید با ما دانشمندانه رفتار کنید و بگویید بید آموزیهای سعدی و حافظ و خیام چه پاسخ میدهید ؟ !.. باینکه در چنین روزگاری شما بجوانان درس جبریگری وصوفیگری و خراباتیگری و همیشه‌مستی میدهید چه عذری می‌آورید؟ !.. آیا جبریگری راستست ؟ !.. آیا این راستست که ما هیچ اختیاری نداریم و از کوشش نتیجه نخواهیم برداشت ؟ !..

آیا این بخردانه است که مردمان جهان را هیچ وپوچ پندارند و پروای آن نکنند ؟ ! آیا درس دادن این‌ سخنان بجوانان ریشه کشور را کندن نیست ؟ !.. خواهشمندیم باین چند جمله پاسخ نویسید تا اندیشه شما را بدانیم .

من نمیخواهم سخن را بجاهای دوری کشانم ، وگرنه می نوشتم : بدخواهانی بدبختی این کشور را بسود خود می‌پندارند و پافشاری می نمایند که ایرانیان از آلودگیهای زمان مغول پاك نگردند وشماها نادانسته بخواست آنها یاوری می کنید.

از پشتیبانان پیمان

خوانندگان پرچم گفتارهایی از آقای نادر شکوهیان درروزنامه خوانده اند و اورا می شناسند. این جوان بابرادرش آقای اهلی از یکخانواده شاعری (خانواده شادرزان شکوهی) برخاسته و خود از بهائیان می بودند. ولی چون باپیمان آشنا گردیدند نه شاعری خاندان و نه بهائیگری زنجیر پای فهم وخرد آنان نگردید و پاکدلانه بپاکدینی گرویدند و با یك گرمی بکوشش پرداختند. ما امیدمندیم بزودی صدها وهزارها کسان دیگری ازجوانان و مردان بهایی همین راهرا پیش خواهند گرفت. امیدمندیم بزودی هوده آمیغها پدیدار خواهد گردید.



آقای نادر شکوهیان (مراغه)

آقای نادر را گفتاری در باره بهائیانست که خواهیم آورد.

این سخن دلیلهای بسیاری نزد ما دارد ولی اینجا جای گفتگو از آن نیست.

ما تاکنون از شاعران و شعرهای ایشان سخن بسیار رانده‌ایم و اینك بار دیگر بآن زمینه درآمدیم ومن چشم براه خواهم داشت که آقای رئیس فرهنگ خوزستان و جناب آقای غفاری از چه راه پیش آیند و بچه رفتاری برخیزند.

یکی از دشواریهای قرآن

آقای جلال فرزانه از شهرکرد می نویسند:

« این را خود میدانم که نیارستنی نیارستنی است و پیغمبران هم نباید بـه نیارستنی‌ها توانا باشند. درزمان خود من اگر پیغمبری‌را کسی مدعی شود بدلیل آنکه مثلا میتواند بآسمان پرواز کند یا درمدت دودقیقه ازآسیا بامریکا رود از او باور نخواهم کرد. زیرا تربیت شده پیمان هستم وفهمیده‌ام مقصود از دین چیست وپیغمبر کیست. این را بخوبی میدانم ولی علت اینکه درقرآن معجزاتی بانبیاء نسبت داده شده (وخود شما هم دریکی از شماره‌های پیمان بدان اشاره کرده وعلتش‌رابوقت دیگر موکول‌داشته‌اید که بنویسید) چیست و ایرادش درقرآن چه‌لزومی‌داشت؟.. وآنگهی خود پیغمبر که در قرآن صریحا دربرابر نیارستنی‌ها اظهار ناتوانی کرده است چطور است که مورد ایراد مردم واقع نمیشد که بگویند درصورتی که‌خودت میگوئی انبیاء دیگر معجزه داشته‌اند، پس چرا تو که ادعای پیغمبری داری معجزه نمیتوانی؟ تمنا دارم پاسخ روشن بـرایم نوشته و بیش از پیش سپاسگزارم فرمایند».

می گوییم: این پرسش اگر از آقای فرزانه نبودی پاسخ دادیمی: « آن را از ملایان بپرس. از ملایان بپرس که باآنکه پیغمبر اسلام در قرآن آشکاره و در چند جا از « معجزه » ناتوانی می‌نماید و بیزاری نشان میدهد شما چگونه آنهمه داستانها را درکتابهاتان بنام « معجزه » نوشته‌اید؟!.. شما چگونه آن آیه های قرآن‌را نفهمیده‌اید؟! درجاییکه آیه هایی را بآن آشکاری نفهمیدید دیگر چیزها را چسان خواهید فهمید؟!..

آنگاه پیغمبر که از « معجزه » بیزاری نموده پس دلیل راستگویی او چه بوده؟!.. پس از همه: با این بیزاری خودش پس چگونه « معجزه هایی » از دیگر برانگیختگان یاد می کرده؟!.. اینها را بپرسید تا ببینید که چگونه در می‌مانند!

یا پاسخ دادیمی این را از آن مرد چهار محالی (که یکروز با نام راست خود نامه نوشته بقرآن ایرادها می گرفت، و یکروز بنام « حقگو » هواداری ازشیعیگری می کرد، یکروز جعفری می بود، یکروزمصطفوی می گردید) بپرسید. ازو که آنهمه بدانسته های گوناگون خود می نازید و هرروزی یکی را برخ ما

کشیده ایراد می گرفت بپرسید .

ولی بآقای فرزانه که از یاران دیرین ماست ورنجها درراه پیمان کشیده چنان پاسخی نداده می گوییم :

خود قرآن درآن باره می گوید : « ما رااز فرستادن نشانه باز نداشت مگر اینکه گذشتگان آنرا براست نداشتند » . (۱) خواستش اینست که «معجزه» که به پیغمبران گذشته داده بودیم چون سودی نداد و مردم آنها را براست نداشتند باین پیغمبر داده نشد .

این پاسخ خود قرآنست وهرآیینه معنای این راست بودن معجزه‌های موسی و عیسی و دیگران می‌باشد درجاییکه این نیز جای سخنست . پس از اینجا یك دشواری بزرگتر دیگری پدید می‌آید .

راستش هم آنست که این داستان « معجزه » یا مانند های آن که درقرآن هست و با تاریخ و دانشها راست نمی‌آید یکی از دشواریهای بزرك آن می‌باشد. لیکن اینها پاسخ میدارد . چیزیکه هست پاسخ آن بسته بیك گفتگوی درازی در معنی برانگیختگی و رازهای آن می‌باشد و آن گفتگو در اینجا نتواند بود .

آنگاه چنانکه درشماره گذشته نوشته‌ایم اینها ما رااز کار باز خواهد داشت . داستان پیغمبر اسلام هرچه بوده است بوده است . امروز ما را کارهای بسیار بزرگتر از آن در پیش است . میدانم که این ایراد ها را پیروان اسلام پیش می‌آورند . همان کسانیکه از تیره درونی نمی‌توانند گردن بآمیغها گزارند و چون پاسخی نیز نمی توانند داد این ایراد ها را بمیان می‌آورند ، واین شگفت است که ایراد های دین خود را از ما می‌پرسند . ببینید تا چه اندازه نادانند .

من بآقای فرزانه یادآوری می کنم که باینگونه پرسشها که می کنند ارج نگزارند و پرسش‌را بخود آنان بازگردانیده پاسخ خواهند ، و چنانکه نوشته‌ایم تا می توانند از قرآن بگفتگو درنیایند .

پیغمبر بزرگوار اسلام نزد ما گرامیست و ما او را برانگیخته خدامی‌دانیم، ولی فرصت آنکه بمسلمانان گمراه و نادان پرداخته بدلخواه آنان رفتار کنیم نمیداریم . آنان را باید با نادانی خودشان واگزاریم .

---

(۱) « ومامنعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بهاالاولون »

باکلاه و کراوات میروند ، با عمامه و عبا برمیگردند

بکجا ؟ . . . بکربلا میروند ، برای چه ؟ میروند تا لباس خود را عوض کنند ، میروند که دیانت خود را بمردم بنمایانند ، میروند که معتمد مردم شوند و استفاده نمایند ، چرا نروند چه تجارتی از این بهتر ! پول ایرانرا در عربستان خرج کردن ، خوار بار ایرانرا بخارج بردن ، از مرز بدون اجازه خارج شدن ، ثلث از این و آن گرفتن ، و ازهمه بدتر برای آگاه شدن مردم لباس خودرا عوض نمودن و بسبك چهار صد سال پیش درآمدن ، همین هوده آزادی لباس است .

در این شهرما روزی که لباس صدها نفر (کراواتی و کت و شلواری) بعمامه و لباده و عبا مبدل نشود نیست . در عوض اینکه ما جلو برویم پشت پشت برمیگردیم .

وای برحال ما ، افسوس صد افسوس که خردها ازکار افتاده است .

این هوده همان گفتار ملایان است که نذر کردن وزیارت رفتن را شوند رستگاری بمردم فهمانیده‌اند .

مردم گناهکار نیستند . گناهکار پیشوایان و ملایان اند . اینان معنی راست دین را نمیدانند و زیارت رفتن و نذر کردن و قربانی کشتن و عقیده بامام ناپیدا داشتن را دین میدانند و بس .

این بیخردان نا آگاهند از اینکه مقصود هرپیغمبری از دین شناساندن خدا و راه و روش زندگانی بوده است نه پابستگی به موهومات و خرافات ازقبیل نذردادن و گرد گنبد گردیدن و دارندگان دستار را پرستش کردن .

اینان تنها برای بدست آوردن پول یکتوده را نابود میگردانند . مگر نه آن بود که اسلام درآغاز کار توانست کشورهای متمدن آنزمانرا بدست آورد . کنون چه شده که زبونترین مردم اینجهان مسلمانانند .

ایا این انگیزه‌ای ندارد ؟! . . مگر نه آنست که شما میگوئید اسلام بالاترین و باارجترین دینهای خدایی است پس چشد که خدا بیکبار ازشما چشم پوشیده است ، آیا انگیزه اینکارجز پدیدآوردن کیشهای گوناگون و گفتار ملایان نیست ؟ !

از موضوع بیرون نشوم خواست ما آزادگان و پاکدینان اینست که این سیاهکاریها را براندازیم و بمردم راه و روش زندگانی یعنی دین را بفهمانانیم . خواست ما اینست و جز این نیست .

بروجرد - رحمت الله آقایی

چرا با حقایق نبرد میکنند

گروهی عنودانه با حقایقی که در مهنامه پیمان و روزنامه پرچم درج میشود نبرد می کنند و از خیره‌روئی باز نمی‌ایستند . هنگامیکه دلائل محکم میشنوند سر خود را پائین انداخته بجای اینکه دست از لجاجت برداشته بگفتار های خردمندانه و روح پرور پیمان و پرچم که همه بصلاح توده ایران است گردن گزارند و خود نیز مردانه بکوشش در اینراه برخیزند ، با دست خالی آشفتگی نشان داده و بایستادگی میکوشند غافل از اینکه این حقایق بسرعت پیش میرود و همچون سیل همه آلودگیهای نابود کننده توده را ریشه کن کرده و می کند .

کنون برای آگاهی کسانیکه به گفتار پرچم و پیمان آشنائی ندارند و یکبار با هیاهوی سبک‌مغزان رو برو میشوند می گوییم که آنهائیکه با حقایق نبرد می کنند کیانند و انگیزه لجاجتشان چیست خودشانرا بمردم می‌شناسانیم و مقصودشان را گوشزد می کنیم تا توده بدانند و راز این هایهو را دریابند .

مهنامه پیمان و روزنامه پرچم از آغاز انتشار (مهنامه از سال ۱۳۱۲ و روزنامه از سال ۱۳۲۰) بنشر حقایق پرداخته (مهنامه هنگامی منتشر میشد و حقایق را صریح و روشن و بی‌پرده میگفت که کسی را یارای دم زدن نبود یك کلمه تملق نگفت و دیدید که دیگران چه می کردند) سرپوش از کار بسیاری برداشته و آنها را رسوا نمود و سرمایه‌شانرا از دستشان گرفته بازارشانرا کساد و دکانشان را تخته نموده از جمله کسانیکه پایه و مایه شان از دست رفته پاره‌ای شعرای بیهوده گویند که هنری و صنعتی یا زراعت و تجارتی ندانسته‌اند (صنعتشان فریب دادن مردم بوده) از وجودشان کاری ساخته نیست ، یك عمر تن بکار نداده‌اند ، یك عمر به پستی خو گرفته‌اند ، یك عمر مفتخواری داشته‌اند ، یك عمر سربار جامعه بوده‌اند ، یك عمر توده را اغفال کرده‌اند ، یك عمر بعمد مردم را گمراه نموده اند ، کنون چه کنند که دانشمندی بیاری پروردگار با بیان خردمندانه و متین و دلایل محکم براهنمائی توده برخاسته ! اگر اینان راستی را گردن نهند راه روزیشان که بریده میترسند مورد ملامت و موآخذه ملت هم واقع شوند چه کنند. جز اینکه چون شغالان در تاریکی ایستاده هایهو کنند .

کردار اینان بدان ماند که کشاورزی چرس و بنك کشته و از حاصل آن دماغ جمعی را از کار انداخته و خود از فروش چرس و بنك امرار معاش میکند و

خردمندی این سبزه‌زار شوم را زیر و رو کرده و کشاورز را بکشتهای سودمندتری وادارد کشاورز بدبخت چه کند که نمی‌فهمد یك توده‌ای از این کشت نابود میشوند تازه بفهمدکی دست از سود خویش برمیدارد توده بیچاره چگونه به آسانی بزیان خود پی میبرد و با چه سختیها این عادت نابود کننده را ترك کند ؟

کسانی که سالیان دراز به بیکاری ، مفتخواری ، ستایشگری ، چاپلوسی ، هجو و دشنام ، گزافه و دروغ نان خورده اند و هرچه بخیالشان رسیده بنظم کشیده‌اند عقاید پوچ خانه برانداز جبریگری ، خراباتیگری ، باده و ساده‌پرستی صوفیگری ، مادیگری ، تعلیمات ضد وطن پرستی و ۰۰۰۰ را بین توده انتشار داده اندحال بآنها بگویند اینها بیهوده است و یکقسمت از ناتوانی ایران ازشماست.

پیداست گریبان چاك می کنند و داد و فریاد نموده و چون حرف حسابی ندارند به بیهوده گوئی بر میخیزند .

این بدآموزیها که در قالب اشعار شیوا ریخته شده چنان در دلها جا کرده و مغزها را از کار انداخته و اراده وغیرت کشی نموده که مگر با فداکاری وقوه دانش و تدبیر و همانراهی که پاکمرد دارنده پیمان و پرچم تعقیب می کند اینهمه درماندگیها چاره شود .

تا اینجا انگیزه دشمنی اینگروه را گفتیم اینهم مدافعات آنان : یکی می آید سراغ من و باخشونت میگوید پرچم بشعرا بد گفته و آبروی مفاخر ما را برده . میگویم اینرا که میگوئی شنیده یا دیده‌ای ؟ میگوید شنیده‌ام. میگویم چگونه با شنیدن میتوان درباره موضوعی قضاوت کرد و دیگری از زبان که شنیده ای ؟ ! ! شما بجای شنیدن حق بود آنچه را شنیده بودی پیدا نموده و میخواندی اگر با خواندن و اندیشیدن قانع نمیشدی و میتوانستی دلیلی بر رد آن مینوشتی و در روزنامه‌ای چاپ میکردی و یا میدادی من برای درج به اداره روزنامه پرچم می فرستادم تا مردم بدانند که یکی یك گفتار پرچم را با دلیل پاسخ گفته ! ! ! والا ندیده و نفهمیده چگونه بخود حق میدهی که خشونت کنی ؟! میگوید میخوانم و جواب می‌آورم و میرود و دیگر او را نمی‌بینم .

یکی دیگر میگوید پرچم بشعرا بد گفته. میگویم اگر خوانده‌ای چه گفته که بد بوده ؟ در پاسخ میماند . دیگری میگوید پرچم ببزرگان ما بد گفته. میگویم آقای ارجمند شما چگونه اشخاصیرا بزرك می‌دانید هر کس را که نمیتوان بزرك شناخت. یکی میگوید آبروی مفاخر ما را برده، میگویم قلندران شاهد پرست چگونه می

توانند مفاخر ملی باشند (مگر اینکه مفاخر گل مولاها باشند). دیگری را می‌بینی بجای اینکه مؤدبانه با ذکر دلیل ایرادی بگیرد بپرخاش و ناسزاگوئی برخاسته و خود بی خبر از اینکه بیهوده گوئی کار عاجزان است و بعلاوه دست دیگری او را باین کار مجبور کرده و یك راز سیاسی درمیان است و آن دست او را برانگیخته.

شگفتا در این کشور تاکنون راه تنقید هم شناخته نبوده. هر که میخواسته بگفته دیگری تنقید کند یکباره بناسزاگوئی برمیخاسته بدون اینکه در گفتارش کوچکترین دلیلی وجود داشته باشد. فاش میگویم ای کسانیکه گفتار پیمان و پرچم برشما ناگوار است اگر دلیلی خردمندانه دارید بگویید و بدهید تا در روزنامه پرچم و یا درروزنامه دیگری درج شود و گرنه یاوه گوئی را دلیل نادانی می دانند و با اینها نمیتوان جلو حقایق را گرفت و اگر دلیلی ندارید از بیهوده گوئی بگذرید و از راستی پیروی کنید تا دیگران دارالعلمهای ایرانرا همردیف هژبرالسلطنه ها نخوانند.

شیراز غیاثی

پرچم: این گفتار را آقای غیاثی برای روزنامه پرچم فرستاده بودند که در آنهنگام چاپ نشده بود و اکنون بچاپ رسانديم. آن رفتاریکه یاران ما از مردم ایران می بینند یك نتیجه‌اش این باید بود که اندازه گرفتاری و درماندگی توده خود را بشناسند. بشناسند و ازروی بینش بکوشش پردازند.

یاد آوری

در شماره گذشته پرچم (شماره ٤) در صفحه ۱٦۷ در گفتار « از ارومی می نویسند » بجای نام « خطیبی » نام « خطیب شهیدی » درست است. آن داستان از آقای خطیب شهیدی بوده است نه از آقای خطیبی. این دوتن هر دو از یاران ما و هردو درارومی هستند و نامهاشان بهم نزدیکست. از اینرو گاهی نامها بجای یکدیگر گرفته می‌شود.

گزارش ۱۵ روز دوم اردی‌بهشت

جنگهای تونس و پایان آن – درگزارش پانزده‌روز اول اردی‌بهشت ماه اشاره نمودیم که روزی برای تخلیه تونس ورفتن نیروی محور از آنجا مقدر میباشد منتها باید چندی صبر نمود تا روز موعود رسیده و همه از تاریخ و ساعت آن مستحضر شوند.

اینك روز موعود فرا رسیده و گویا مقدر چنین بود که جمعه ۱٦ اردی‌بهشت ارتش اول انگلیس بفرماندهی ژنرال «اندرسن» وارد شهر تونس بشوند!!.

چگونگی اشغال تونس و بیزرت را که دو بندر مهم و آخرین پناه‌گاه نیروی محور درشمال افریقا بودند بطور خلاصه شرح میدهیم:

پس از سقوط ماطور که خط ارتباط بندر تونس و بیزرت بریده شده و نیروی محور در این دو بندر تقریبا بمحاصره افتادند سپاهیان آلمان و ایتالیا قوای معنوی خود را از دست‌داده و آثار سستی و تزلزل در روحیه آنها آشکار گردید نیروی متفقین این فرصت را ازدست نداده با چهارصد تانك ومتجاوز از دوهزار هواپیما بسنگرهای محوریان حمله‌ور گردیده و پس از سی وشش ساعت پیکارخونین بعد از ظهر روز جمعه ۱٦ اردی بهشت خطوط دفاعی آلمانها را شکافته و وارد تونس شدند. نیروی امریکائیان نیز که از جنوب غربی رو بسمت بندر بیزرت پیش میرفتند بفاصله اندکی یعنی درساعت شانزده ونیم همانروز بندر بیزرت‌را اشغال و بتاریخ جنك آفریقا پایان دادند.

مطلعین از اوضاع جنك از سرعت عمل این نیرو درشگفت مانده و سقوط ناگهانی تونس و بیزرت را که خود متفقین نیز باین زودی انتظار آنرا نداشتند نتیجه کاردانی ژنرال آیزن‌هور فرمانده کل متفقین میدانند!

بعد از افتادن این دو بندر مهم گرچه یك دسته از نیروی محور در دماغه بون درتحت فرمان یك ژنرال ایتالیائی و دسته های دیگری نیز درناحیه تبوربه و پل فحص پایداری کرده و تا ۲۲ اردی‌بهشت با نیروی متفقین بجنك مشغول بودند ولی روز اشغال تونس و بیزرت را میتوان پایان جنك آفریقا دانسته و خاتمه این نبرد دوسال و یازده ماه شمرد.

ژنرال فون آرنیم فرمانده نیروی محور با یکصد و پنجاه هزار سپاهی تسلیم متفقین گردیده و مشارالیه را با مارشال «مسی» فرمانده کل نیروهای ایتالیا

در آفریقا که چندروز پیش از تسلیم مارشال شده بود بوسیله هواپیما بانگلستان فرستادند.

مطابق اعلامیه‌ایکه از طرف انگلیسها انتشار یافت در جریان دو سال و یازده ماه جنگ افریقا تلفات نیروی محور چه در لیبی و مصر و چه در تونس به ششصد هزار نفر کشته و اسیر بالغ گردیده که یك سوم (تقریبا دویست هزار نفر این تلفات آلمانی و بقیه ایتالیائی میباشند). مقدار توپ های بزرك و کوچك که در بندر تونس و بیزرت بدست متفقین افتاده تقریبا معادل غنایم توپ است که در دونکرك آلمانیها از انگلیسی‌ها بغنیمت گرفتند!

سقوط تونس وبندر بیزرت و افتادن همه افریقای شمالی بدست متفقین برای دول محور یك شکست بزرگی محسوب میشود و اثرات معنوی بسیار خواهدداشت. هرگاه باظهارات و گفته‌های رادیوی آلمان و ایتالیا و باخبار آژانس د. ن. ب. که درباره تونس تاکنون انتشار داده اند مراجعه کنیم باهمیت قضیه پی خواهیم برد. اشغال تمام آفریقای شمالی ازطرف متفقین آلمانیها را از حیث خواربار و مواد اولیه نیز دچار خسارات جبران ناپذیر مینماید زیرا پس از امضای پیمان متارکه با فرانسه محوریان از مواد اولیه و از خواربار افریقای فرانسه حداعلای استفاده‌را میبردند از سوی دیگر این پیروزی بر شهرت متفقین افزوده و بمناسبت بی‌نیاز شدن از نقل و انتقال نیرو بشمال افریقا در حدود دوملیون تون کشتی صرفه‌جوئی میکنند یعنی کشتی‌هائیکه متفقین بوسیله آنها نیرو ومهمات و خوراکی بآفریقا میفرستادند بعد از این درجاهای دیگر بکار خواهند برد.

در باره‌باز شدن راه مدیترانه عقیده بعضی از کارشناسان جنگی براین‌است که هنوز نمیتوان از این راه‌استفاده کامل نمود و مادامیکه دوجزیره (پانتالاریا) و (سیسیل) بدست متفقین نیفتاده است تأمین عبور و مرور درتنگه سیسیل عملی نخواهد شد چنانکه سرهنك نوکس امریکائی نیز همین عقیده‌را دارد. حمله های سختی که نیروی هوائی متفقین اتصالا بجزیره پانتالاریا و سیسیل میکنند برای انجام همین مقصود بوده و ای‌بسا که بهمین زودی برای اشغال این دوجزیره‌دست بکارهای سخت‌تر ومهم‌تری بزنند. و همین کارشناسان معتقد هستند که متفقین پیش از همه جزیره پانتالاریا راکه فاصله آن تا تونس ۴۰ وتا سیسیل ۵۵ وتاجزیره مالت ۱۲۵ میل است و تقریبا در میانه تنگه سیسیل واقع شده هجوم و این جزیره را اشغال خواهند کرد.

چنانکه میدانیم متفقین برای بیرون کردن محوریان از شمال افریقا نیروی بسیار مهمی گرد آورده بودند اکنون که جنك پایان یافته و دست محوریان ازخاك افریقا کوتاه و بریده شد دیده جهانیان بسوی این نیرو متوجه گردیده و همه انتظار دارند تا ببینند فرماندهی کل متفقین چه استفاده‌هایی از این همه نیرو کرده و آنرا درکجا بکار خواهد برد؟!

آنچه مسلم است هنوز متفقین قصد و نیت خود را درباره بکار بردن این نیرو افشا نکرده و از نقشه فرماندهی کل متفقین کسی آگاه نگردیده است و همین مسئله باعث اندیشه ژاپونیان شده و روزنامه های توکیو مقالاتی در این باره و در اطراف نقشه متفقین انتشار دادند ولیکن بنا بگفته یکی از کارشناسان انکلیس شکست ژاپون باعث شکست آلمان نمیشود ولی شکست آلمان انهدام امپراطوری ژاپون را در پی خواهد داشت. بنابراین اصل تصور نمیرود که متفقین نیروی متمرکز در افریقا را بشرق دور فرستاده و برای جنك با ژاپون بکار اندازند. علی‌ای‌حال آینده نزدیك چگونگی را افشا و طرز استفاده از این نیروی بزرك را روشن خواهد ساخت.

جنگهای خاور دور — ژاپونیها که با یك حمله ناگهانی قسمت‌زیادی از مستعمرات امریکا — انکلیس — و هولند را دراندك زمانی بچنك آورده‌ومنابع مهم مواد اولیه مانند نفت — قلع — کائوچوك وغیره دست یافتند توجه مطلعین و سیاسیون را بسوی خود جلب و آنها را وادار ساخت که دراطراف نقشه‌های آینده ژاپون حدسهایی بزنند. از آنجمله بعضی‌ها چنین اظهار عقیده نموده و گفتند: این دولت جوان آسیائی روسیه را درشرق دور راحت نگذاشته وبرای استیلا به بندر « ولادی وستوك » وکوتاه کردن دست اتحاد جماهیر شوروی از دریای آزادبه سیبریه روس حمله خواهد کرد. ولیکن پیش‌آمد و مرور زمان کاملا عکس این خیال رانشان‌داده‌و معلوم شد که‌دولت ژاپون‌بجای حمله وهجوم باتحادجماهیر‌شوروی با این دولت بزرك بکنار آمده ومعاهدات دوستانه‌چندی نیز با روسیه‌منعقد‌ساخت!

رویه‌مسالمت‌آمیز ژاپونیان با روسیه وسکوت طولانی این دولت درشرق دور مجددا باعث گفتگو درمحافل جنگی و آرتشی گردیده و از خیالات آینده ژاپون بحث‌ها بمیان آمد. زیرا همه تصدیق دارند که پس از استیلای ژاپون‌به شبه جزیره مالزی واستقرار درجزایرفیلیپین وهندهولند این ملت‌جوان بیکار ننشسته و از منابع بیکران و مواد اولیه نقاط اشغالی حد اعلای استفاده را نموده وپس

از اینکه نیروی خود را مجهز و آماده نمود لابد ازیك نقطه بحمله خواهد پرداخت . اینموضوع درکشور استرالیا بیش ازسایر نقاط باعث نگرانی گردیده وزمامداران استرالیا را بخود مشغول ساخت چنانکه « جون کرتین » نخست‌وزیر این کشور نظرخود را اظهار وچنین گفت « ممکن است ژاپونیها برشمال استرالیا حمله کرده و نیرو پیاده کنند و اگر این حمله عملی شود چنان سخت و ناگهانی خواهد بود که مانند آن تاکنون دیده نشده است ! »

همچنین فرمانده نیروی زمینی متفقین در جنوب باختری اقیانوس بزرك این نظریه را تأیید و اظهار داشت « ژاپونیها در حدود دویست هزار سرباز در جزایر «آرو» واقع درشمال استرالیا تمرکزداده‌اند و استرالیا را از این‌قسمت بشدت تهدیدمیکنند » . دربندر « ویواك » واقع درشمال گینه جدید نیزنیروی مهمی‌ازژاپون متمرکزشده‌اند که این نیز نظر نخست‌وزیر استرالیا راتایید میکرد .

ولیکن از آخرین اخبار واصله معلوم شد فرماندهی کل ژاپون حل مسئله چین را مقدم بر هر امری شمرده و از سه سمت به نیروی چون کینك حمله نمود ! .

گرچه تاکنون تفصیل مشروحی از این میدان جنك بدست نیامده و از جزئیات این حمله اطلاع نداریم ولی آنچه مسلم است ژاپونیها در این قسمت از میدان جنك تدارکات مهمی دیده و میخواهند از تنهائی چین و از مسدود بودن‌راه کمك آن استفاده کرده و تا فرصت باقی است نتیجه قطعی را در این قطعه بدست بیاورند .

طبق اخباری‌که رادیو انگارا داد دولت انگلیس بانماینده حکومت«تبت» درلندن وارد مذاکره وموفق بجلب رضایت این کشور برای رسانیدن مهمات‌ازخاك تبت بچین شده‌است ولی چون این راه عرابه‌رو نبوده و بلندی آن دربعضی نقاط به چهار هزارمتر میرسد فرستادن مهمات وابزارهای جنگی از این طریق زحمات زیادی را دربر خواهد داشت .

طول جبهه‌های مختلف جنك ژاپون فعلا درخشگی ۵۵۰۰ کیلومتر ودرآب بالغ بر ۱۵۰۰۰ کیلومتراست ! ! ! نگاهداری این همه جبهه با این مقدارطول مسافت کار آسانی نبوده و ممکن‌است با اندك غفلتی دریك یا درچند نقطه شکافته شود . بنابراین باید چندی منتظرشد تا حوادث اندازه لیاقت وکاردانی فرماندهان هریك از دوطرف را بمنصه ظهور برساند .

در پاسخ بیفرهنگان

بتازگی باز بیفرهنگانی در بارهٔ پرچم بزبان‌درازیهایی برخاسته‌اند . روسیاهان پستنهاد چون در برابر حقایق درمانده‌اند چاره را در بیشرمی‌می‌بینند . اینان سزای خودرا خواهند یافت و من هیچگاه نه‌میخواستم پروایی بآنها کنم ولی یاران خواهش کرده اند چند جمله بنویسم .

یکی از آنها روزنامه‌ایست کوچك و بی‌ارج که ماعار خود میشماریم نامی از آن ببریم . این روزنامه را تا چند سال پیش یکمرد آلاشی می نوشت که روزنامه دستاویزی برای گدایی وکلاشی او بود . مردك با گردن کلفت و تنی درست جلو مردم می ایستاد و پول میخواست : « خدا توفیق از شما نگیرد » . یکروز دیدم یکی گفت : « خدا این توفیق را از مابگیرد » .

یکی ازآشنایان می گوید : « دیدم در جلومجلس ایستاده بود وچون داور آمد و از اتومبیل بیرون شد جلوش را گرفته گفت : « حضرت آقای داور ، کفشهای ... پاره شده» . داور نیز نگاهی کرد ویك اسکناس پنجتومانی‌درآورده باو داد .

اکنون آنمرد گدا مرده و پسرش که ازهمان نان گدایی بارآمده جای اورا گرفته . پسرك پستنهاد خود را دشمن پرچم گردانیده درهر شماره نیشی می‌زند . این پسرك چندان بی‌ارج است که من عارم می‌آید او را بدادگاه کشانم .

یکی‌دیگر روزنامه‌ایست که‌چندتن جوانی بنیاد نهاده‌اند وبادلخکیهای خنك خود ستونهای آنرا پرمی‌گردانند . اینان می پندارند که می توان با هرکسی و هرچیزی به دلخکی برخاست . ولی اشتباه کرده‌اند . هرچه هست چون برادریکی ازآنان با ما ارتباط دارد بپاس او بیش از این نمی نویسیم ولی بدانند که‌دلخکی هم جایی دارد .

دیگری یك افسریست همیشه مست وبی‌آزرم که ما اورا نمی‌شناسیم . ولی دیگران می گویند از نخست تردامن بوده و اکنون نیز با بدترین شنایع آلوده است . این مردك‌مدعی شده که زردشت را درخواب دیده که باو گفته : « دین مرا زنده‌گردان » . همین مردك زبان‌درازیهای بدنهادانه با پرچم می کند .

همه چیز بکنار ، ما ازآن درشگفتیم که وزارت‌جنك اجازه میدهد چنین‌مرد ناپاکی که شنایع او بزبانها افتاده بجوانان پاکدامن ساده درون دانشکده‌افسری سخن‌راند آیااین شایسته است ؟! آیا تیمسار وزیرجنك از این داستان آگاهست ؟!.

دارندهٔ پرچم

درپیرامون زبان پرچم

برخی از خوانندگان گله می کنند که کلمه های نوینی که شما در گفتارهای خرد بکارمی‌برید زبان مهنامه را دشوار می گرداند که بسیاری ازخوانندگان بآسانی نمی فهمند. می گوییم: این‌راستست. ولی ازآنسوی ما نیازمندیم زبان را بپیراییم. این زبان که هست بیمار است وبفهمانیدن همه خواستهای ما توانانیست. پس چاره‌آنست که خوانندگان نیز یاوری کنند وگفتارهای این «مهنامه» را با اندیشه بخوانند، وهمچون نوشته های دیگر نباشد که تند بخوانند ودر گذرند.

ازآنسوی راستست که مادرهر گفتاری کلمه های نوینی بکارمی‌بریم ولی چون این کاررا کم کم میکنیم وازآنسوی خود شیوهٔ نویسش روان وآسانست که اگر کسی‌باندیشه بخواند معنی هر کلمه‌ای ازخود جمله فهمیده خواهدشد. گذشته ازآنکه هرواژه‌ای رادر پشت یکی ازشماره ها معنی می کنیم، وچه بسا معنی یك واژه را در توی پارانتس در پهلویش میگزاریم. بهرحال خوندگان نیز باید دراین باره ازیاوری باز نایستند. باید بداستان پیراستن زبان ارج گزارده دلبستگی بآن نشان دهند.

تاریخ مشروطهٔ ایران

بخش دوم - بها ٦٠ ریال

جایگاه فروش: خیابان نادری روبروی گرمابه نادری مغازه الکتریکی فروشی آقای وحدت - دیگر کتابهای دارنده پرچم نیز در آنجا بفروش می رسد